



# قرآن

## و بازتاب تربیتی روابط چهارگانه انسان

سید ابراهیم سجادی

مدرس و پژوهشگر حوزه

### چکیده:

در این مقاله روابط چهارگانه انسان و بازتاب تربیتی متقابل آنها بحث شده است. در این راستا نخست به پیشینه تاریخی بحث پرداخته می‌شود، سپس بحران حوزه تربیت در این رابطه پس از رنسانس و به فراموشی سپرده شدن ارتباط با خدا و باور سرشت انسان یادآوری می‌گردد. آن‌گاه دیدگاه قرآن به عنوان یک ضرورت مورد توجه قرار می‌گیرد که باور به فطرت و ضرورت خودیابی و خودشناسی را در خود دارد و ارتباط‌های چهارگانه در آن به وضوح قابل مشاهده می‌باشد و ارتباط با خدا در قالب ایمان، پرستش، توکل و استغفار قابل تکامل شناخته می‌شود و ارتباط با خود به معنای خداگونه شدن پذیرفته شده است که تکامل بی‌نهایت قابل پیش‌بینی می‌نماید. خودشناسی حقیقت نوع‌شناختی دارد و این مبنای تکامل اجتماعی در قالب عدالت‌خواهی و مدد‌رسانی است که با الگوگیری از خوبان تاریخ و دوری از بدان نیز در ارتباط است. ارتباط با طبیعت در این مقاله با سه نوع سودخواهی، یعنی رسیدن به خود، اشباع حس زیبادوستی و استفاده از نعمت‌های نامحدود دنبال می‌شود.

### کلید واژه‌ها:

قرآن / فطرت / روابط چهارگانه / اخلاق / نعمت / خداوند / اجتماع

## پیش‌گفتار

تعامل انسان با جهان تحت عنوان روابط انسان با خدا، خود، جامعه و طبیعت، قابل توضیح است؛ عنوانی که در این اواخر در حوزه‌های عرفان، اخلاق، فرهنگ و تربیت به صورت چشم‌گیر خودنمایی دارد.

در مقاله «قرآن و بازتاب تربیتی روابط چهارگانه انسان»، رشد و تربیت انسان در سایه این روابط به بحث گرفته می‌شود. در آغاز اشاره‌ای به عمل می‌آید به این واقعیت که در نگاه‌های تربیتی برون دینی (قرآن) بدون استفاده از عنوان یاد شده، به گونه‌های مختلف، نقش تربیتی کنش انسان در برابر خدا، جامعه و طبیعت مطرح است. این داد و ستد تا عهد رنسانس، بیشتر جنبه خدامحوری دارد و در آن از فطرت و ویژگی‌های ذاتی انسان و خاصیت رشد‌پذیری آنها سخن گفته می‌شود، ولی پس از عصر نوزایی رشد، معنای تازه‌ای پیدا می‌کند؛ در فصل جدید خداوند و فطرت جای خود را به تلقین و اراده انسان می‌دهد و به طبیعت به عنوان تنها منبع بهره‌های این جهان نگریسته می‌شود. البته در عین حال رشد اخلاق مورد تأکید است و این تأکید از سوی برخی از دانشمندان غربی مورد اعتراض قرار گرفته، بدان عنوان جستجوی گل بدون ریشه داده شده است.

از نگاه قرآن چهار عامل یاد شده در تعامل با هم، خاستگاه رشد و تربیت انسان را تشکیل می‌دهد. در این نگاه انسان دعوت به خودکامی می‌شود تا به صدای توحید و گرایش‌های فطری دست یابد. صدای توحید با نشانه‌های آفریدگار در انسان هم‌نوا می‌گردد و انسان را به تماشای نشانه‌های حق در دل طبیعت فرا می‌خواند. آن‌گاه قرآن انسان را دعوت به بندگی و پرستش خدا می‌کند تا در شکرگزاری و به کارگیری توانایی خود و داده‌های خداوند در دل طبیعت به صورت مطلوب کامیاب گردد. جریان بندگی که سرفصل رابطه انسان با خدا را تشکیل می‌دهد، ضمن آنکه خود نیازمند توسعه و تعمیق است، به انسان مدد می‌رساند تا در سه حوزه دیگر با انگیزه قوی‌تر داد و ستد داشته باشد.

به‌رغم کندی حرکت درون‌کاوانه انسان، دستاورد آن بسیار پرارزش است. در این سیر و سفر، نگاه دل انسان به گرایش‌های اخلاقی می‌افتد و هم‌زمان آوای



دعوت به خلافت الهی نیز به سراغ او می‌شتابد. انسان در چنین شرایطی خود را ملزم به خداگونه شدن می‌بیند (یعنی تربیت و رشد منش). بدین ترتیب انسان مسلمان اول به «بن» و پیدایش آن همت می‌گمارد و آن‌گاه رویش گل‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. از این رو منش اخلاقی که نمایش دهنده انسانیت انسان است، فرعی از خداجویی به حساب می‌آید و خدافراموشی مساوی با خودفراموشی شمرده شده است، بلایی که غرب فعلی را به کام خود فرو برده است.

قرآن، همکوشی را بازتاب تحولات درونی می‌شناسد و نه معلول تأمین نیازهای اولیه زندگی، هرچند که به این مهم نیز عنایت ویژه دارد. فرو رفتن به دنیای سرشت، فرد را متوجه سرشت مشترک در تمام افراد نوع می‌کند و این اساس همگرایی او را تشکیل می‌دهد و تعامل عادلانه او را با سایر انسان‌ها سهولت می‌بخشد و همکوشی و همیاری او را خواست و تقاضای ذاتی او معرفی می‌کند. البته قرآن بر این حقیقت نیز اهتمام نشان می‌دهد که در کنار عدالت‌محوری، داد بلاعوض، حقیقت معنای ذخیره کردن برای زندگی جاودانه را تشکیل می‌دهد. با همگانی شدن چنین تفکری، امنیت و امیدواری نیز همگانی می‌شود و رشد اعتقادی و اخلاقی سرعت بیشتر می‌گیرد، چنین تأثیر و تأثری تداوم پیدا می‌کند، چیزی که در تفکر رقیب، هیچ‌گونه زمینه ندارد.

قرآن انسان را وادار می‌کند که به طبیعت با سه چشم‌داشت نگاه کند: از زیبایی آن لذت برد، از منافع آن بهره‌مند شود و از هویت اشاره‌ای آن در راستای تثبیت عقیده خود استفاده نماید. طبیعی است که هر کدام از این سه نگاه، دانش و آگاهی ویژه‌ای را می‌طلبد.

بنابراین آسیب زدن به زیبایی طبیعت و مهمل گذاشتن منابع آن، هم کفران نعمت است و هم نشانه ضعف حس مسئولیت، همان‌گونه که غرق شدن به بهره‌گیری مادی و این جهانی از طبیعت نشانه غفلت طبیعی خرد و حس حقیقت‌جویی به حساب می‌آید و منشأ زندگی سکولاریستی و دنیاگرایی می‌باشد.

خلاصه سخن اینکه تعامل چهارگانه انسان از سیستم ویژه برخوردار است و پیگیری حکیمانه این تعامل، تعالی همه جانبه انسان و سعادت دو جهان او را تأمین می‌کند.

انسان عضو فعال، مؤثر و مورد عنایت در این جهان است و با هستی داد و ستد پیگیر دارد. او با چنین تعاملی، زمینه صعود یا سقوطش را فراهم می‌آورد! در پهنه وجود، محسوس‌ترین برخورد و رویارویی انسان را برخورد با خدا، جامعه، طبیعت و خود او تشکیل می‌دهد که در این اواخر از آنها تعبیر به روابط چهارگانه شده و در حوزه‌های عرفان، اخلاق، فرهنگ و تربیت قابل مطالعه می‌باشد.

### پیشینه برون دینی

روابط چهارگانه یاد شده در حوزه تربیت (البته بدون عنوان) پیشینه تاریخی ریشه‌دارتری دارد و تا عصر افلاطون قابل ردیابی می‌نماید، یعنی پا به پای سیر تاریخی دغدغه تربیت انسان، ارتباط او با خدا، طبیعت، فطرت و جامعه نیز به عنوان پیش‌زمینه رشد عقلی و منش اخلاقی مطرح بوده است.

افلاطون می‌گفت:

«کافی نیست نفوس فرزندان خود را از آلودگی‌ها پاک کنیم، با نور علم، عقول آنان را روشن سازیم و با پند و اندرز روحیه فضیلت خواهی را در آنها ایجاد نماییم، بالاتر از همه اینها، واجب است که اصول دین را در درون آنان - که طبیعت به ودیعت نهاده است - برویانیم. آن اصول دین که منشأ اعتقادات قوی می‌گردد و میان انسان و خدا ارتباط ایجاد می‌کند...»

ایمان به وجود او [خدا] پایه اساسی همه قوانین است... این عقاید به سه موضوع برمی‌گردد: وجود الله، نظارت او بر هستی و عدل مطلق او که هیچ تمایلی راه به آن ندارد. انسان بدون این عقاید در این دنیا در تصادم گم می‌شود. قطعی است هر کس که نمی‌داند از کجا آمده است و - آن هدف کامل و مقدس که باید نفس خود را در مسیر وصول و پیروی و اتکاء به آن ریاضت بدهد چیست، منکر



خویشتن است.» (ارسطو، 20، به نقل از جعفری، تعلیم و تربیت اسلامی، 95/)  
افلاطون، خودبینی و خودکامگی را خطر و مانع جدی می‌دانست و روی آوردن  
به مفاهیم و موضوعات دوست داشتنی و شایسته حرمت را عامل رهایی از این  
خطر و معنادار شدن زندگی می‌شمرد و بر این باور بود که این امر در [عبادت و]  
وقف کامل خود به درگاه خداوند متجلی می‌شود. (ولفگانگ برزینکا، 256/)  
اگوستین قدیس (430-354م) از مجموعه نوافلاطونیان، با تأکید و صراحت  
بیشتر، فطری بودن حقایق و هدف نهایی بودن خداوند را در تعلیم و تربیت مطرح  
کرد. او معتقد بود که حقیقت ذاتی روح افراد است. تعلیم و تربیت روند بروز دادن  
این حقایق است، چون بسیاری از این حقایق به طور مستقیم به خدا تعلق دارد.  
تعلیم و تربیت روند رستگاری ... بلکه هنر تعمق برای کشف حقایقی است که  
روح قبلاً مالک آنها بوده است. (هوارد، 56/)  
اگوستین با قبول این سخن افلاطون که والاترین مقصد جستجوی حقیقت  
است، در توضیح آن گفت:

«جستجوی حقیقت جستجوی خداوند است و تعلیم و تربیت واقعی، آدمی را به  
سوی خداوند هدایت می‌کند. ... و هدف اساسی آن، کمال آدمی و پیوستن روح  
به خداوند است.» (همان، 50/ و 95)

ایده‌آلیست‌ها و تربیت ایده‌آلیستی، عقیده یونان باستان - یعنی «خود را بشناس» -  
و خود شکوفایی را از اهداف مهم تعلیم و تربیت می‌دانستند، از این رو در نظر  
آنها، خود فعال بودن اهمیت داشت و تعلیم و تربیت حقیقی فقط توسط خود فرد  
تحقق می‌پذیرفت. (همان، 62/)  
مدرسه و معلم نیز وظیفه داشت که در جهت  
شکوفایی خطوط الهی که شاگرد با خود همراه داشت، همت گمارد. (همان، 56/)  
در یونان باستان، نقش طبیعت نیز در تربیت انسان و دستیابی او به حقیقت  
برجسته می‌نمود. ارسطو می‌گفت:

«تحقیق مناسب در مورد ماده می‌تواند ما را به «مُثَل» بهتر و متمایزتر برساند،  
... خدا تبیینی منطقی برای نظم جهان و مبدأ سازمان دهنده و کارکردی آن است  
... خدا محرک غیرمحرک است که به جهان معنا و هدف می‌دهد.» (همان، 86/).

اظهارات فوق گویای این است که ارتباط با طبیعت از آن جهت که ما را به خدا می‌رساند نیز یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است؛ با مطالعه هدفمندی جهان می‌توان به وجود مبدأ و دهنده هدفداری پی برد.

توماس آکویناس از رئالیست‌های مذهبی (1225-1274 م) نیز با باور فوق می‌زیست و مدعی بود که با به کارگیری عقل و از طریق مطالعه جهان ماده می‌توان به خدا رسید. (همان، 95) خدا دنیا را آفرید تا ابزاری ارائه دهد که مردم از طریق آن بتوانند خدا را بشناسند. (همان، 107)

رئالیست‌های مذهبی دو سخن مرتبط به هم را مورد تأکید قرار داده‌اند: اول اینکه فلسفه وجود ماده چیزی جز رفتن به فراسوی آن با مطالعه طبیعت نیست؛ خدا جهان را از عدم آفرید، اما او خود را وقف نظم و انضباط و طرح بخشیدن به جهان کرد. با مطالعه دقیق جهان و با کشف نظم و انضباط آن می‌توان خدا را شناخت. (همان) ادعای دومشان این است که باید این نوع تعالی [رفتن به فراسوی طبیعت از طریق فکر] هدف اصلی تعلیم و تربیت باشد. (همان، 119)

بدین ترتیب در نظام تربیتی برخاسته از تفکر یونان باستان، روابط چهارگانه به صورت واضح مطرح بود و خودشکوفایی و رشد اخلاقی در بستر باور به فطرت و تعالی اعتقادی با عبور از طبیعت، می‌توانست زمینه رابطه بهینه فرد و جامعه را نیز فراهم آورد.

### بحران تعهد

پس از رنسانس در غرب سیستم روابط چهارگانه به هم خورد. با شکل‌گیری رئالیسم غیرستی و علمی، دیدگاه تازه‌ای در زمینه تعامل‌های انسان ارائه شد. این دیدگاه که عنوان «رئالیسم جدید» را به خود اختصاص داده است، فطرت انسانی را انکار کرد، از تلقی مطالعات هستی‌شناختی به عنوان معبر خداشناسی امتناع ورزید، در عین حال از خود شکوفایی در پناه علم تجربی سخن گفت!



فرانسیس بیکن (1561 - 1626 م) بنیانگذار جنبش علمی (هوارد، 107) و برجسته‌ترین چهره رئالیست‌های غیرمذهبی، دین و مذهب را یکی از چهار بتی شمرد که ذهن را آلوده می‌کند و با فرضیات جزمی و پیشینی که دارد، مانع پیشرفت علم می‌شود. (همان، 97/ و 99)

بیکن، دانش را قدرت دانست و مدعی بود که از طریق کسب دانش، به صورتی مؤثرتر با مشکلات و فشارهایی که از هر طرف ما را احاطه کرده مقابله می‌کنیم و علم با روش تحقیق قابل اعتماد و استقراء به دست می‌آید. (همان، 97)

جان لاک (1632 - 1704 م) یکی دیگر از پرچمداران برجسته تفکر رئالیست جدید، ضمن حمایت از تجربه‌گرایی بیکن و اینکه درستی اندیشه با تجربه قابل تشخیص است، (همان، 108) اندیشه ذاتی را مردود شمرده گفت:

«ذهن هنگام تولد لوح سفید است، تمام شناخت‌ها از منابع مستقل از ذهن یا در نتیجه تأمل پیرامون داده‌های به دست آمده از منابع مستقل حاصل می‌شود. تمام اندیشه‌ها ناشی از تجربه از طریق احساس و تأمل است.» (همان، 100)

جان لاک با این اظهارات خط بطلان روی نظریه استذکار افلاطون و نظریه فطرت کشید.

به‌رغم اذعان مشترک «راسل» و «وایتهد» از حامیان جدی رئالیسم معاصر، در این رابطه که «جهان به وسیله طرح تعین پیدا کرده»، (همان، 104) تجربه‌گرایی، مطالعات طبیعت‌شناختی را در کام خود فرو برد و در جهان غرب، مطالعه صفحه جهان به قصد رسیدن به طراح و آفریننده آن، از حوزه پژوهش رسمی کنار گذاشته شد. رئالیست‌های غیردینی به صورت اساسی تمایل پیدا کردند که دانش مربوط به جهان مادی را از حیث ارزش کاربردی آن در بهبودی فناوری و پیشرفت تمدن مورد توجه قرار دهند (همان، 119) و معتقد شدند که باید جهان را بشناسیم تا از آن برای تضمین بقای خود استفاده ببریم و با مهارت‌های فنی خود را از آلودگی محیط که منشأ آن خود همین مهارت‌هاست، نجات دهیم. (همان، 108)

این تفکر سودجویانه و تنگ‌نظرانه، بر مطالعات هستی‌شناخت غرب و نظام‌های آموزشی آن دیار چیره گردید. اتحاد شوروی (سابق) اولویت اهداف فنی و

سیاسی تعلیم و تربیت را پذیرفت. امریکا تعلیم و تربیت علمی و فنی تر را در سال 1957 میلادی مورد حمایت قرار داد. (همان) ژاپن که در نظام آموزشی خود دنبال رشد منش سالم بر پایه اصول اخلاقی کنفوسیوس، آداب سامورایی، حسن خط و... بود، در سال 1987 بدین منظور که به صورت قدرت اقتصادی جهان در آید، هدف و محتوای آموزش و پرورش خود را تغییر داد. هم‌اکنون محتوای آموزش و پرورش ژاپن جنبه فنی (تکنولوژی) دارد، زیرا هدف تربیت در این کشور، پرورش افراد فنی برجسته است. (هری شفلید، /136)

این نگرش در غرب رو به گسترش و عمق پیش رفت و شکل فرهنگ را به خود گرفت. جان هیک در تصویر این واقعیت می‌گوید:

«در جهان غربی ما تقریباً با شروع قرن هفده، نوعی نگرش طبیعت‌گرایانه به همان سان فراگیر، به گونه فزاینده، جایگزین نگرش دینی کهن شد و در طی قرن بیستم این جایگزینی تقریباً کامل شده است. طبیعت‌گرایی، «واقعیت اجتماعی» فرهنگ ما را خلق کرده است. این واقعیت چنان عمیق و ریشه‌دار شده است که ما دیگر آن را نمی‌بینیم، بلکه هر چیز دیگر را از خلال آن می‌بینیم. دلیل عمده این امر، توفیق مستمر و بسیار خوشایند علوم در کشف این نکته که «چگونه جهان طبیعت عمل می‌کند» و در استفاده از این معرفت به سود ما در بسیاری از زمینه‌ها به ویژه در دانش پزشکی.» (جان هیک، /33)

البته هدفگیری فنی شدن به این معنا نیست که در غرب فرهنگی رشد عقلی و اخلاقی به فراموشی سپرده شده است. خودشکوفایی به این معنا حتی نزد پیشوایان رئالیسم غیرمذهبی به عنوان هدف تعلیم و تربیت مورد تأکید قرار داشته و دارد، (برزینکا، /129 و هواردا، /116) ولی با این مبنا که تلقین‌پذیری (دورکیم، /59) و دانش می‌تواند زمینه تربیت عقلانی و اخلاقی را فراهم کند و خردمندی افراد را تأمین نماید. (هواردا، /116)

بعد از قرن‌ها تجربه، ناکارآمدی مبنای یاد شده آشکار گردید. اینک مدارس در غرب به جوانان، دانش، تخصص، عقل حسابگر و کفایت شغلی می‌دهد، (برزینکا، /128) ولی نتوانسته‌اند ویژگی‌های منشی و ارزش‌های بنیادی را که برای رهبری





اخلاقی لازم است به آنان تلقین کنند. (هوارد، 111/1) امروز غالب ایده‌نالیست‌ها نگران‌اند از اینکه جوانان از تخصص خالی از تعهد برای هموعان استفاده می‌کنند. (همان، 58/1) رئالیست‌ها نیز از رخوت فرهنگی ناشی از بی‌توجهی به ارزش‌های بنیادی و سنت‌های اساسی به عنوان مشکل بزرگ و از پیدایش و جانشینی جنبش «تعلیم و تربیت باز اخلاق: هر کار دلت می‌خواهد بکن»، به جای رشد تربیتی مورد نیاز نگران‌اند. (همان، 110/1)

بدین ترتیب غرب لیبرال به خودزنی و وحشتناکی دست زد و پس از سه قرن تلاش در جهت خداگریزی، انکار فطرت و دم زدن از خودشکوفایی و احترام به انسان به کمک علم، باید به این نتیجه رسیده باشد که به قول ینچه، «گل‌های بدون ریشه و ساقه می‌خواهد»، انسان‌گرایی بدون خدا در حکم سراب است، با رنجی که از بی‌تعهدی و بی‌قیدی درونی می‌برد، وضعیت ایده‌آل ندارد (برزینکا، 147/1) و بحران اخلاقی ناشی از خودفراموشی و خودفراموشی که هم‌اکنون دامنگیرشان شده است، ممکن است فرجام وحشتناک و وصف‌ناپذیری را در پی آورد.

گانندی (بر اساس نوشته سرآغازنویس کتاب «این است مذهب من») تمدن غرب را قدرت مادی مهاجم، سلطه‌طلب، فسادانگیز و در عین حال پوچ و دارای درخشندگی کاذب می‌شناسد، بدان دلیل که غربی هوشش را جایگزین کرده و از تأمل در باطن خود عاجز است. او با خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی، در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن می‌باشد. ترس از تنهایی و سکوت و توسل به پول، او را از شنیدن ندای باطن باز می‌دارد و محرک او در فتح جان و ایجاد آشوب و فساد در سراسر دنیا، از ناتوانی او در حکومت بر خویشتن ریشه می‌گیرد. باید انتظار کشید تا تمدن غرب به تنهایی در قبال خود حکم محکومیت خویش را صادر کند. (گانندی، 54-56/1)

شهید مطهری نیز واقعیت فوق را به نقد می‌گیرد و فرهنگ و تمدن غرب را فرهنگ جهان آگاهی و خودفراموشی می‌خواند و بر این باور است که غرب هر چه بیشتر به جهان آگاه می‌گردد، بیشتر خود را از یاد می‌برد و این راز اصلی سقوط انسانیت در غرب است. (مطهری، 305/2)

منشأ بحران، به هم خوردن سیستم روابط چهارگانه در نظام آموزشی غرب است که ریشه در تجربه‌گرایی و انکار فطرت دارد. با فراموشی خداجویی و خودشکوفایی بر اساس فطرت، زمینه شکل‌گیری تخصص بی‌تعهد فراهم آمد که تهدیدی برای جامعه و طبیعت است.

نگرانی غالب ایده‌آلیست‌ها واقع‌بینانه است که می‌گویند: شاگردان برای کسب علمی سازماندهی شده‌اند که بعد از چندی، از تخصص خود، بدون تعهد، برای هموعان استفاده می‌کنند و دانش‌پژوهان آدمک‌هایی آهنین به نظر می‌رسند که با اندکی جستجو، همه چیز را تکه پاره می‌کنند. (هوارد، 58/ رثالیست‌ها نیز از ضعف تعهد دانش‌آموخته‌ها سخن گفته و از ماجرای «واترگیت» به عنوان مصداق این بی‌تعهدی نام برده‌اند، زیرا تمام دست‌اندرکاران آن، از جمله خود نیکسون که به فعالیت غیراخلاقی و غیرقانونی دست زدند، همه از معبر مدارس آمریکا گذر کرده بودند. (همان، 110/ رقابت تسلیحاتی، جنگ‌های ویرانگر، تهدید اتمی که خاستگاه غربی دارد، نمونه‌های دیگری است از برخورد تخصص بی‌تعهد با انسان و جامعه بشری.

طبیعت نیز از سوی تخصص‌های بی‌تعهدی تهدید می‌شود؛ مهارت‌های فنی آلودگی محیط را به ارمغان آورده است، (همان، 108/ استفاده از فناوری فوق‌العاده پیشرفته در حال فرسایش و مسموم ساختن محیط زیست است و حتی بشریت را در معرض خطر نابودی قرار داده است. (جان هیک، 33/

### برون رفت

دغدغه برون رفت از بحران معنویت در آثار دانشمندان چشم‌گیر است. راه‌حل‌ها صورت‌های متفاوت دارد؛ گاندی چشم انتظار محکومیت تمدن غرب توسط خود آن است. جمعی از رثالیست‌ها از رویکردی به نام «کتاب‌های بزرگ جهان غرب» حمایت می‌کنند و برای فهم حقایق پایدار و شناخت بنیادی فرد، جامعه، مؤسسات انسانی، تلاش‌های اخلاقی و نظم طبیعی، استفاده از کتبی را که برخی قرن‌ها قدمت دارد، در مدارس پیشنهاد می‌کنند. (هوارد، 111/ کسانی هستند



که روی بازگشت به دین و مذهب اصرار می‌ورزند، از قبیل «ویکتور فرانکل (بنیان‌گذار مکتب معنا درمانی یا لوگوتربی) که به قصد تأکید بر نقش مذهب و دین می‌گوید:

«اگر بشر فقط علم را داشته باشد و لا غیر، به کجا خواهد رفت؟ به زودی تنها چیزی که از تمام علم بشر باقی خواهد ماند، بمب اتمی است که در دست دارد.»  
(فرانکل، 111/)

«ولفگانگ برزینکا» دانشمند آلمانی نیز بازگشت به دین در کنار خردورزی را عامل رهایی بشر از بحران می‌داند. وی می‌گوید:

«از آنجا که بحران انسان متجدد ریشه مذهبی دارد، امکان رهایی از این بحران به این بستگی خواهد داشت که انسان در آینده به چه معتقد خواهد شد.»  
(برزینکا، 145 و اریک فروم، 396/)

نامبرده از آمادگی قوی بشر برای پذیرش اعتقادات دینی خبر می‌دهد، در عین حال امید بازگشت جمعی به مسیحیت را بسیار ضعیف می‌شمارد. به همین دلیل پیشنهاد دارد که به مکتب‌های عقیدتی غیر مسیحی نیز شانس داده شود تا هدف‌های عالی‌تری فرا روی انسان قرار دهند و به حیات بشر، هر چند به صورت موقت و به طور محدود، معنا و مفهوم باارزشی بدهند. (برزینکا، 125/ و 151)

## بازخوانی نگاه قرآن

در چنین شرایطی، بازخوانی نگاه قرآن در رابطه با روابط چهارگانه انسان الزامی می‌نماید، زیرا انسان غربی چونان که به مطالعه گرفته شد، نازایی و عقیمی فرهنگ و نظام آموزشی- پرورشی رایج غرب را تجربه کرده و دیگر امیدی به ساختن جامعه سالم و تربیت فرد متعهد و مسئول بر اساس هدایت علم یا بازگشت به مذاهب سنتی و اجدادی خود ندارد.

نظام آموزشی و فرهنگ غربی سال‌هاست که در جهان اسلام به عنوان جایگزین فرهنگ و نظام آموزشی اسلام عرضه شده و حکومت‌های فاسد و احزاب وابسته، با حمایت‌های گوناگون و جدی قدرت‌های استکباری در جهت جا افتادن آن

تلاش کرده‌اند. هم‌اکنون نیز غرب «از خودبیگانگی» و «شیء» پروراندن فرد مسلمان را در راستای تأمین اهداف سیاسی و اقتصادی خود ضروری می‌شناسد و با توجه به ابزار، امکانات و روش‌های کارآمدتری که در اختیار دارد، محاصره فرهنگی او را در مقایسه با گذشته امکان‌پذیرتر می‌داند.

مسلمان، همچنان به جامعیت و قداست هدایت‌ها و دیدگاه‌های قرآن باور دارد و برای سیراب شدن از زلال وحی در تمام عرصه‌های زندگی، از مال و جان خود هزینه می‌کند. بنابراین عرضه بایسته و شفاف نظام‌های قرآنی، بهترین راهکار برای کنترل نفوذ غرب خواهد بود.

توجه به واقعیت‌های فوق نه تنها ایجاد حس مسئولیت و امیدواری را همراه دارد که پیمودن راه دشوار تحقیق پیرامون هدایت‌های وحیانی را در باب تربیت، به‌رغم ناهمواری راه، گوارا می‌نماید، بدان جهت که تلاش‌هایی از این سنخ، کمکی است برای پایان‌یابی مهجوریت قرآن، جلوگیری از اسارت فرهنگی مسلمان و درمان از خودبیگانگی انسان.

مقاله «قرآن و بازتاب تربیتی روابط چهارگانه انسان» با چنین هدفگیری نگارش یافته و در صدد است تربیت انسان خداگونه را در قالب روابط سامانمند و متقابل خدا، انسان، جامعه و طبیعت به دقت بگیرد، با اصرار بر این مطلب که باروری هر کدام از روابط چهارگانه، شکوفایی سه رابطه دیگر را به ارمغان می‌آورد و به فراموشی سپردن یکی، سیر رو به رشد سایر روابط را نیز آسیب می‌زند و در نتیجه نظام تربیتی قرآن به ثمر نمی‌نشیند و فساد و خونریزی و تباهی در روی زمین توسط انسان که استعداد خلیفه خدا شدن را در نهاد خود دارد، تداوم می‌یابد. با توجه به چنین تأثیر و تأثری، این مقاله سیستم روابط چهارگانه را به عنوان مهم‌ترین اصل در فلسفه تربیت قرآنی می‌شناسد.

### سیستم تکامل روابط چهارگانه انسان

تداوم کنش‌ها و واکنش‌ها در حوزه روابط چهارگانه، به صورت مثبت، پرورش «آبر من، تولد جامعه آرمانی و ریزش برکات طبیعت» را به ارمغان می‌آورد. قرآن با



چنین هدفگیری، انسان‌ها را به تطبیق نظام تربیتی و سازوکار عملی خود فرا می‌خواند.

### الف) ارتباط با خدا

فرانکل، وجدان - یعنی نیروی روحی درک خوب و بد - را عملکرد روان ناخودآگاه، متعالی ساز و صدای خداوند (فرانکل، 68، 88 و 92) می‌داندست و می‌افزود:

«غیرمذهبی‌ها از آن جلوتر نمی‌روند و از منشأ آن نمی‌پرسند، ولی مذهبی‌ها آن را ماقبل آخر می‌شناسند.» (همان، 91)

اما نوئل کانت دیدگاهی شبیه دیدگاه غیرمذهبی‌ها دارد که تکلیف و قانون اخلاق را پدیده روحی و روانی می‌شمرد، ولی خداوند را منشأ و تکلیف‌کننده نمی‌داندست. (هواردا، 57)

توقف غیرمذهبی‌های معتقد به فطرت و وجدان شگفت‌انگیز است! متعالی بودن و متعالی آفرینی این صدا نمی‌تواند بدون منشأ و خواستگاه باشد. قرآن با صراحت هر چه تمام‌تر به این سؤال پاسخ می‌دهد. واژه‌های «ألهما فجورها و تقواها» و «فطرت الله»، انتساب صدای فطرت را به منشأ آن بسیار برجسته می‌نماید. به همین دلیل خودشناسی و سیله خداشناسی قلمداد شده است. (مطهری، 431/22) در روایتی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، 32/2)؛ «هر که جان‌ش را شناخت، یقیناً پروردگارش را می‌شناسد.»

شناخت خداوند از طریق شناخت نفس تفسیرهای زیر را برمی‌تابد:

یک. گرایش‌های فطری جز بر اساس باور به خدا قابل توجیه نمی‌باشد. این تلقی با استدلال فرانکل سازگار است که می‌گفت: «وقتی ندای وجدان متعالی و تعالی پرور است، باید منشأ متعالی هم داشته باشد.»

دو. با شناخت خود پی می‌بریم که خداگرایی نیز در کنار گرایش‌های دیگر قابل شهود است، با این تفاوت که گرایش به توحید نقش زیربنا را دارد و سایر گرایش‌ها با تقویت آن، تقویت می‌شود.

سه. کسی که متوجه ظرفیت ضمیر انسان، نظام حاکم بر عالم روح و پیوستگی حالات روحی شود، نمی‌تواند از اعتراف به وجود نیروی سازمان دهنده سر باز زند.

در هر صورت قرآن در پی این است که انسان را به درون‌نگری عمیق فرا بخواند و با استفاده از عبارت‌های «ذکری» (اعراف/9 و عنکبوت/51)، «تذکره» (طه/3) و «ذکرأ» (طلاق/10)، آشنایی قلبی او را با تعالیم خود گوشزد کند، بر اساس یافته‌های فطری بنی‌آدم، طرح تنظیم روابط چهارگانه آنها را به اجرا گذارد و نخستین یافته او را گرایش به پروردگار دانسته و پرورش آن را جزء اهداف خود شناسد. مولوی می‌گوید:

جان شو و از راه جان جان را شناس  
یار بینش شو نه فرزند قیاس  
استارت انس با خدا در ضمیر خودآگاه، با ژرف‌نگری به فطرت زده می‌شود، ولی این آغاز تا بی‌نهایت باید رشد کند و بازتابش رشد علمی، اخلاقی و اجتماعی انسان باشد.

#### قالب‌های ارتباط

پیش از بیان قالب‌های انس، این نکته قابل یادآوری می‌نماید که انسان نیازمند به تقرب الی الله است. احساس فقر و بیچارگی، او را به بازگشت به سوی خدا فرا می‌خواند. (مطهری، 147/23 و مکارم شیرازی، 221/1) دشواری‌های یافتن و پیمودن راه، نگرانی شدیدی را به همراه دارد.

قرآن با تأکید بر فقر و نقص انسان، انس با خدا را شانس دستیابی به تکامل و رمز رهایی از فقر می‌شناسد. به همین دلیل از آن به عنوان عامل زدایش تشویش و تأمین آرامش روحی یاد می‌کند؛

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (فاطر/15)

«ای مردم! شما نیازمند به سوی خدایید، تنها خداوند بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایش است.»  
صفت «الحمید» به معنای شایسته تمام ستایش‌ها، به وجود خوبی‌ها و کمالات در ذات پروردگار اشاره دارد و نیازمندی انسان‌ها را بدان‌ها گوشزد می‌کند. شباهتی



وجود دارد بین این آیه و آیه دهم سوره «فاطر» که می‌گوید: «عزت از آن خداوند است و طالبان عزت باید با عمل صالح به سوی او بالا می‌روند و به عزت نایل آیند.»

رو آوردن به خدا و امید رسیدن به غنا و عزت، نگرانی‌ها را می‌زداید؛

**(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (رعد/28)**

«آگاه باشید تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند.»

با توجه به نکته یاد شده، قرآن قالب‌هایی را برای انس‌گیری با خدا مطرح می‌کند که عبارت‌اند از: ایمان، پرستش، شکرگزاری، توکل و استغفار؛ زیرا توجه عملی به هر کدام از این مفاهیم، راه تکامل اعتقادی و خداپاوری را تقویت می‌کند و بازتاب‌های تربیتی متنوعی را به ارمغان می‌آورد.

### 1- قالب ایمان

ایمان ترکیبی است از شناخت، دلبستگی و جهت‌گیری عملی. (طباطبایی، 259/18) به همین دلیل ایمان زمینه‌ساز عمل صالح شناخته شده و دو جمله به هم پیوسته «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» پنجاه و دو بار در قرآن تکرار شده است؛ یعنی در متن مفهوم ایمان، توصیه به رفتار شایسته نهفته است. به عبارتی، باور به خدا، نبوت، آخرت، نزول وحی و فرشتگان - که محورهای پنج‌گانه ایمان را تشکیل می‌دهد (بقره/177 و نساء/136) - التزام به عمل صالح و کارهای شایسته را همراه دارد.

قرآن از ازدیاد و رشد ایمان نیز خبر می‌دهد (توبه/124، انفال/2، آل‌عمران/173 و احزاب/22) و در روایات پیرامون درجات متفاوت و رشد تدریجی و تحمل بار مسئولیت بر اساس میزان رشد آن سخن رفته است (کلینی، 42-45/2) تا بدین وسیله خداجویان را به تلاش در جهت تقویت و ریشه‌دارتر شدن باورشان فرا خواند که با مشاهده آیات و نشانه‌های موجود در هستی (طباطبایی، 11/9)، پرستش و عمل صالح - چونان که در آینده توضیح داده خواهد شد - میسر می‌باشد.

## 2- پرستش خداوند

عبادت به معنی پرستش، در قرآن فلسفه خلقت جن و انسان (ذاریات/56)،

سرلوحه دعوت همه پیامبران و وظیفه تمام بشریت معرفی شده است؛

**(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (نحل/36)**

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.»

**(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ) (بقره/21)**

«ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید.»

عبادت قالب‌های مختلف دارد و حج، روزه، نماز، دعا و تلاوت قرآن بخشی از

آنها را تشکیل می‌دهد. تمام قالب‌ها در کنار پیام‌های چسبیده به عمل و یا یک متن

خواندنی آنها، یک مفهوم و معنای مشترکی را نیز به ذهن پرستش‌کننده انتقال

می‌دهد که عبارت است از به یاد آوردن خداوند. از این رو قرآن در مورد فلسفه

نماز، یاد خدا را مهم‌تر از سایر پیام‌های آن می‌شمارد؛

**(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) (طه/14)**

«نماز را برای یاد من به پا دار.»

**(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) (عنکبوت/45)**

«همانا نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه بازمی‌دارد و یاد خدا بزرگ‌تر است (از ترک زشتی‌ها و

گناه).»

راز برتری یاد خدا از ترک زشتی‌ها و گناه - با اینکه هر دو بازتاب اقامه نماز

است - در این نفهته است که نمازگزار با تحول روحی ناشی از یاد خدا، آماده

می‌شود که تمام کارهای خیر و خداپسندانه را انجام دهد و از هر کاری که خشم

الهی را برمی‌انگیزد، حتماً پرهیز کند. (فضل الله، 59/18) به همین دلیل به جای

تأکید بر قالب‌ها، قرآن اصرار دارد که یاد خدا هر چه بیشتر افزایش پیدا کند؛

**«وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» (جمعه/10، احزاب/41، اعراف/205 و شعراء/227)** و بشارت

می‌دهد که اگر به یاد خدا باشید، خدا نیز به یاد شما می‌افتد و رحمت و عنایتش را

شامل حال شما می‌سازد؛ **(فَأذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) (بقره/152).**





البته افزایش یاد خدا راهی جز جامه عمل پوشاندن مکرر و بیشتر به قالب‌های عبادت ندارد، ولی قرآن در پی این است که اصالت را به محتوا بدهد و نه قالب. روی این اصل، زیاد به یاد خدا بودن را مورد تأکید قرار می‌دهد؛

«یاد خدا و بندگی، سطوح و مراتب مختلفی دارد و در شرایطی، موضوع بهشت و جهنم در مسیر تکامل، از انگیزگی پرستش الهی برکنار می‌شود و خود پرستش که عبارت است از جذب شدن به شعاع جاذبه الهی، هدف قرار می‌گیرد.» (جعفری، فلسفه و هدف زندگی، 97/)

با دستیابی به چنین مرحله از سطوح پرستش، خداپسندانه زیستن با توسعه عبادت امکان می‌پذیرد که در حدیث نبوی بدان اشاره شده است؛

«و ما یتقرب الیّ عبدی بمثل اداء ما افترضت علیه و لایزال عبدی یتهلّ الیّ حتی احبّه و من احببته کنت له سمعاً و بصرأ و یداً و موئلاً، إن دعانی اجبته و إن سألنی أعطیته.» (مجلسی، 284/5)

«عملی مثل ادای واجبات برای تقرب بنده‌ام به سوی من وجود ندارد و بنده‌ام پیوسته دعا و نیایش دارد تا زمانی که او را دوست بدارم. من برای کسی که دوستش دارم، گوش، چشم، دست و پناهگاه می‌باشم. اگر مرا بخواند، اجابت می‌کنم و اگر چیزی طلب کند، می‌دهم.»

«لایزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل مخلصاً حتی احبّه و اذا احببته، کنت سمعه الذی یستمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش به إن سألنی اعطیته و ان استعاذنی لأعینّه.» (شعیری، 82/1)

«بنده به وسیله نمازهای مستحبی که از روی اخلاص می‌خواند، پیوسته به سوی من نزدیک می‌شود تا جایی که دوستش می‌دارم. زمانی که دوستش داشتم، پس گوش او هستم که به وسیله آن می‌شنود، چشم او هستم که به وسیله آن می‌بیند و دست او هستم که به وسیله آن می‌گیرد. اگر خواسته‌ای مطرح کرد، می‌دهم و اگر طالب پناهندگی شد، پناهش می‌دهم.»

این، یعنی تمام تلاش‌ها و کنش‌ها در تمام عرصه‌ها و حوزه‌های ارتباط‌گیری رنگ‌خدایی پیدا می‌کند، آن گونه که در زندگی پیامبر تجلی یافت (انعام/162) و سبب گردید که آن حضرت به عنوان الگوی نیکو معرفی گردد (احزاب/21).

در سایه چنین تقریبی، زمینه تطبیق تدبیر الهی بر کل وجود انسان فراهم می‌آید و با تلاقی و به هم پیوستن روشنایی فطرت و وحی، نور هدایت به سرعت در سراسر کشور وجود او گسترش یافته و به سلطه باطل و تاریکی در عرصه باور، اخلاق، اندیشه، احساسات، تصمیم‌ها و اعمال او پایان می‌دهد؛

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (بقره/257)

خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.» خلاصه سخن اینکه پرستش با چنین فلسفه‌ای جزء برنامه تربیتی دین قرار گرفته و می‌تواند به آسانی روح عبودیت و بندگی را در عرصه زندگی و سراسر وجود عبادت‌کننده حاکم سازد. به میزان افزایش اعمال خداپسندانه و صالح، شتاب تقرب به سوی خدا نیز افزایش می‌یابد. قرآن می‌گوید:

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (فاطر/10)

«کسی که خواهان عزت و پیروزمندی است، پس تمام عزت از آن خداست. سخنان پاکیزه (و) مؤمن معتقد به سخنان پاکیزه) به سوی خدا اوج می‌گیرد و عمل صالح او را بالا می‌برد.» تأثیر و تأثر تقرب به خدا و عمل صالح پایانی ندارد. در تعامل آن دو، خداگونگی تقویت می‌شود.

### 3- قدردانی نعمت‌ها

از نظر قرآن، طبیعت با تمام ذخایرش، هدیه‌ای است که در خدمت انسان قرار می‌گیرد تا با احساس آسایش و آرامش کامل به تعقیب اهداف بپردازد. این حقیقت با دو تعبیر «خَلَقَ لَكُمْ» و «سَخَّرَ لَكُمْ» به صورت مکرر بیان شده است. آیه (وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ) (جاثیه/13) کوتاه‌ترین و جامع‌ترین جمله به حساب می‌آید که می‌گوید: «آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، از



سوی خدا در اختیار شما قرار گرفته است.» بخشی از محتوای این آیه در سوره ابراهیم (34-31) و نحل (18-4) توضیح داده می‌شود. ویژگی تبیین آیات سوره ابراهیم در این است که می‌گوید: تمام نیازهایتان برآورده شده و نعمت‌های اهدایی به شما از شمارش بیرون است؛

(وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ)  
(ابراهیم/34)

«و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است!»

نعمت‌های الهی شامل چشم و گوش و قلب انسان نیز می‌شود که برای رشد عقلی و علمی آفریده شده است؛

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ  
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (نحل/78)

«خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی‌دانستید. و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید، شاید سپاس گوئید.»

مطلب اصلی این است که خداوند در برابر این همه نعمت، از بندگانش قدردانی می‌خواهد و خود را نیز با تعبیر «شکور» - بیش از ده بار در قرآن تکرار شده است، قدردان‌تر معرفی می‌کند.

یکی از مصادیق قدردانی بیشتر خدا، افزایش نعمت است که در قرآن به عنوان یکی از نتایج سپاسگزاری مطرح می‌باشد؛

(وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (ابراهیم/7)

«و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «گر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!»

نکته قابل توجه این است که ناسپاسی دو مصداق دارد که عبارت‌اند از بهره‌گیری نکردن و به کارگیری ناروا. هیچ کدام از این دو با شکر عملی سازگاری ندارد که عبارت است از به کارگیری نعمت الهی در راه طاعت و کسب رضایت خداوند، (فضل الله، 83/13) یا به کارگیری تمام نعمت‌های خداوند در راستای هدف آفرینش آنها. (مکارم شیرازی، 287/10)

در حقیقت شکر نعمت‌های الهی عبارت است از استثمار مسئولانه و خداپسندانه کل طبیعت و نیروهای نهفته در آن! تحرکی با این گستردگی یقیناً به شکوفایی و باروری بسیاری از استعدادهای فراوان انسان می‌انجامد. این می‌تواند بارزترین مصداق افزایش نعمت به حساب آید.

#### 4- توکل (تعهد دو جانبه خدا و عبد)

توکل به عنوان یکی از قالب‌های ارتباط با خدا در تعالیم انبیا مطرح بوده است و قرآن دستور به آن را با تعبیر «فعلیه توکلوا»، «توکل علی الله» و «علی الله فلیتوکل المتوکلون» روایت می‌کند و در کنار آن با تعبیر «فعلی الله توکلت» یا «علی الله توکلنا» از عملی شدن این اصل در گذر تاریخ پرده برمی‌دارد و در نهایت، اهمیت مسئله را در اسلام نیز مورد تأکید قرار داده و از عینیت یافتن آن توسط پیامبر و مسلمانان صدر اسلام خبر می‌دهد؛

(فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) (آل عمران/159)

«هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.»

(وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) (آل عمران/173)

«گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.»

توکل در رابطه با انجام وظیفه و نتیجه عمل مطرح است و غرض از آن، زدودن پاره‌ای از تشویش‌هاست که مکلف را هدف قرار می‌دهد، زیرا موقع انجام کار و رسالتی، این دغدغه که «نتیجه چه خواهد بود؟» به سراغ انسان می‌آید. تشویق به توکل این پیام را دارد که اگر عمل در راستای انجام مسئولیت و اطاعت خدا باشد، نتیجه خوب را خداوند تضمین می‌کند. شهید مطهری می‌فرماید:

«در توکل دو تعهد و دو عهده‌داری نهفته است؛ بنده به عهده می‌گیرد که در

مسیر اطاعت خدا باشد و خداوند به عهده می‌گیرد که سرنوشت بنده‌اش را که

به او واگذار کرده، به بهترین صورت رقم زند.» (مطهری، 410/27)



با توجه به این وعده الهی، بنده با امیدواری کامل به آینده، تمام توجهش را متمرکز می‌کند روی خداپسندانه‌تر انجام دادن کار و دقت در ادای تکلیف و انجام وظیفه. جمله «کفی بالله وکیلاً» و «توکل علی العزیز الرحیم» که در آن بر کفایت، عزت و مهربانی خداوند تأکید شده است، در پی این است که مؤمن توجه و فکرش را بین عمل و نتیجه آن تقسیم نکند، بلکه آن را اختصاص دهد به انجام وظیفه تا محتوای معنوی و کیفیت ظاهری آن تا بی‌نهایت رشد کند و بدین وسیله تحقق نتیجه بهتر تضمین گردد.

### 5- پوزش و بازگشت

توبه، آخرین نماد ارتباط با خداوند و بر دو پایه پوزش طلبی و آهنگ بازگشت به سوی خدا استوار است. به همین دلیل قرآن می‌فرماید:

(اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ) (هود/3)

«از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید.»

از منظر قرآن تمام انسان‌ها نیازمند طلب استغفار هستند، همان گونه که مشرکان (فصلت/6) و مؤمنان (بقره/199) باید استغفار کنند. پیامبر نیز مأمور به استغفار است (نصر/3)، زیرا پوزش طلبی بازتاب دغدغه آرایش روح و احساس ترس از خداست. در وجود مقدس پیامبر، گناه اصطلاحی زمینه نداشت، در عین حال نگرانی و ترس از خدا بر آن حضرت چیره بود. به این دلیل که دنیا خانه‌ای پر از انواع و اقسام گرد و غبار است و آلوده شدن بدان‌ها در سطوح مختلف، روح تمام انسان‌ها را تهدید می‌کند. (مطهری، 543/23 و 519/27) پیامبر ناگزیر بود به عنوان الگو، سیره‌ای از خود به جا گذارد که سختگیرانه نباشد، به همین دلیل باید به بهره‌جویی‌های نفس، هر چند به صورت مشروع و محدود توجه می‌کرد. همین توجه اندک، روح نورانی آن بزرگوار را آزار می‌داد و وادار به پوزش طلبی می‌نمود. (مجلسی، 204/25) در روایتی آن حضرت می‌فرماید:

«مانا کدورتی بر قلبم می‌نشیند، تا جایی که در روز صد بار (و به روایتی هفتاد

بار استغفار می‌کنم.» (مجلسی، 282/90 و 204/25)

پوزش طلبی ناشی از یک ندامت عمیق روحی است. هر چه روح آلودگی بیشتر پیدا می‌کند، احساس ندامت در آن ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. ولی در روان‌های پاکیزه، یک ترک اولی هم می‌تواند انفجار ایجاد کند و نگرانی ناشی از احتمال آسیب تقرب به سوی خدا، او را به فریاد وا دارد.

به هر حال قرآن در پی این است که روحیه امیدواری را در قلب بندگان خدا زنده نگه دارد و کمال خواهی و تقرب به سوی خدا را خواسته اجتناب ناپذیر بشناساند. از این رو قرآن برای امیدواری هر چه بیشتر آنان، خداوند را «غفور» (نساء/106)، «غفار» (نوح/10) و «تواب» (نساء/16، حجرات/12، نصر/3) معرفی می‌کند که به معنای نهایت پوزش‌پذیری می‌باشد و تأکید می‌کند که خداوند تائبان را دوست می‌دارد (بقره/222) و خود را در تنگنای بن‌بست دیدن و ناامیدی، ویژه کافران است (یوسف/87، عنکبوت/23)؛ یعنی بهانه‌ای برای قطع ارتباط با خدا وجود ندارد و در غفران و توبه‌پذیری همیشه باز است.

### ب) خودشکوفایی واقع‌نگر (ارتباط با خویشتن)

افلاطون در عصر باستان بر این باور بود که اگر بشر در فکر تبعیت از خدا نباشد، هستی و زندگی خود را نابود می‌کند. (برزینکا، 170) امروز نیز در غرب از خودشکوفایی واقع‌گرایانه با تأمین نیازهای متعالی چون نیاز به عزت نفس و نیاز زیباشناختی سخن می‌گویند که نقطه مقابل خودشکوفایی کاذب، یعنی آزاد گذاشتن نامنظم امیال می‌باشد (هوارد، 395) و دستیابی به چنین خودشکوفایی را در سایه پیوند با خالق امکان‌پذیر می‌دانند، ولی امیدی به بیداری مذهبی ندارند (برزینکا، 168) تا اخلاق عینی که در آن خوشایند خداوند، ملاک خیرات است، (استیس والتر ترنس، 63) همگانی شود.

ولی قرآن از خود شکوفایی واقع‌مدار دم می‌زند و همگانی شدن مکارم اخلاق متکی بر واقعیت، فطرت، خواست خداوند و نیاز زندگی را دنبال می‌کند. برای اثبات این حقیقت، نگاه قرآن به دو مسئله گرایش‌های فطری و تأکید بر خودیابی قابل مطالعه است.



## 1- گرایش‌های فطری

فطرت محوری و فرد باوری، پایه و اساس نظام تربیتی قرآن را تشکیل می‌دهد و قرآن خودشکوفایی فرد را خاستگاه تحولات مثبت اجتماعی و کیهانی می‌شناسد. به روایت قرآن، با تکمیل پیکر و اندام حضرت آدم، روح الهی در وی دمیده شد. جمله «سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/29 و ص/12) از هم‌زمانی این دو رخداد پرده برمی‌دارد.

این هم‌زمانی در نسل آدم نیز جریان دارد و با دمیده شدن روح، پس از شکل‌گیری کامل جسم و اندام «جنین»، تغییر ماهیت می‌دهد و به صورت مخلوق جدیدی پا به عرصه وجود می‌گذارد. قرآن می‌گوید:

(ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءِ مَهِينٍ \* ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِهِ) (سجده/9-8)

«سپس نسل آدم را از چکیده آبی پست پدید آورد، سپس او را درست اندام ساخت و از روح خویش در او دمید.»

(ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (مؤمنون/14)

«آن‌گاه «جنین» را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم. پس بزرگ است خداوندی که بهترین آفرینندگان است.»

تغییر ماهیت «جنین» تنها به دلیل مأواگیری روح در قالب تن نیست، بلکه الهام فطری و کاشت بذر شناخت و گرایش‌های ذاتی— که قرآن بر هم‌زمانی آن با شکل‌گیری کامل اندام اشاره می‌کند— نیز در شگفت‌زایی این مرحله از تکامل کودک نقش دارد؛

(وَتَنَسَّ وَمَّا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (شمس/7-8)

«سوگند به تن آدمی و کسی که آن را درست اندام گردانید، سپس بی‌درنگ پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به او شناساند.»

پیوستگی شناساندن بدی و خوبی و سود و زیان با درستی اندام و دمیدن روح، با دقت در معنا و کاربرد حرف «فاء» قابل درک است که ترتیب و تحقق بدون فاصله دو رخداد را می‌رساند. حرکت‌های جنین پس از جان‌گرفتن در «رحم» می‌تواند نشانه تشخیص سود و ضرر و اعتراض بر حرمت‌شکنی مادر باشد.

پی بردن به چند و چون آگاهی‌های فطری و آموخته‌های روح و جان آدمی، مثل درک حقیقت خود روح، گویا در توان بشر نمی‌گنجد، در عین حال روان‌شناسان و محققین دست روی دست گذاشته و با حدس و گمان درباره اثبات یا نفی شناخت‌ها و گرایش‌های فطری سخن گفته‌اند.

مزلو با قبول اصل وجود فطرت، تعداد صفات فطری را تا پانزده صفت بالا می‌برد (مزلو، 186/ و 412) و مدعی است که این تعداد ویژگی‌ها تمایز دهنده عمیق‌ترین، اساسی‌ترین و ذاتی‌ترین فطرت انسان را تشکیل می‌دهد. (همان، 193/ (تعبیر «عمیق‌ترین»، از اعتقاد مزلو به ویژگی‌های بالینی‌تر خبر می‌دهد.) وی از ذاتی‌ترین ویژگی‌های فطری به عنوان ارزش‌ها و فوق نیازها نیز نام می‌برد که در صورت برآورده نشدن آنها، بیماری‌های روحی دامنگیر انسان می‌شود که در منطق ایشان فوق آسیب‌ها نام می‌گیرد. (همان، 74/ حقیقت، نیکویی، زیبایی، همکوشی، عدالت، نظم و خودبستگی، قسمتی از ارزش‌های مورد نظر مزلو را تشکیل می‌دهد. (همان، 186-188/

ولی یونگ تصدیق توأم با عجز از توصیف دارد. وی با اشاره به دولایگی شخصیت انسان و اینکه بخش ناخودآگاه شخصیت هم دور دست است و هم دارای وسعت نامحدود، می‌گوید:

«شخصیت خودآگاه را می‌توان کمابیش به طرز روشنی توصیف و تحدید نمود،

اما در مورد مجموع شخصیت انسان مجبوریم تصدیق کنیم که توصیف و تعریف

کامل آن غیرممکن است.» (یونگ، 76/

اسلام‌شناسان مسلمان، با توجه به غنای بیان دین در این رابطه به صورت شفاف و روشن با قاطعیت سخن گفته‌اند، امام خمینی؛ فطرت را مساوی می‌داند با انسانیت، صراط مستقیم، اسلام، استقامت، نیکی، حب به خیر (خمینی، صحیفه نور، 346/22 و 27/14) و تنفر از نقص. (خمینی، چهل حدیث، 185/ استاد جوادی آملی می‌گوید: «دین شکوفا شده فطرت است.» (جوادی آملی، فطرت در قرآن، 149/ شهید مطهری قوانین فطری را ریشه و منشأ انشعاب قوانین تبیین شده





توسط انبیا می‌داند. (مطهری، 383/22) و دین و بعثت را پاسخی به تقاضای سرشت انسان می‌شناسد. (همان، 602/3)

قرآن به گونه‌های متفاوت و مکرر پیرامون فطرت انسان سخن گفته است. نامگذاری قرآن به «ذکر» و «تذکره» (مدثر، 49/ و 54) و «مُذَكِّرٌ» قلمداد شدن پیامبر 9 (غاشیه/21)، بازگوکننده این است که یادآوری گرایش‌های فراموش شده انسان فلسفه بعثت و نزول قرآن را تشکیل می‌دهد. (جوادی آملی، فطرت در قرآن 79/ -77) تعبیر «فطرت الله» (روم/30) از دین اسلام، آشنایی ذاتی انسان‌ها را با کل دین می‌رساند. در حقیقت آیه فطرت صریح‌ترین بیان قرآن است که همخوانی و همسانی قلمرو فطرت را با گستره کل تعالیم دین یادآوری می‌کند؛

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (روم/30)

«روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش خداوند نیست. این است آیین استوار، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.»

پس همان‌گونه که واژه دین، معارف، اخلاق و مقررات را در متن خود نهفته دارد و هست و نیست و باید و نباید هر سه محور را توضیح می‌دهد، (همان، 145/ فطرت نیز در تمام این زمینه‌ها پیام دارد.

در کنار بیان کلی، به صورت گزینشی و مشخص نیز قرآن درباره گرایش‌های فطرت سخن گفته است. در صدر گزیده‌ها، گرایش به خداوند قرار دارد. قرآن وقتی کل دین را فطری می‌داند، شناخت و گرایش به خداوند را که هسته اصلی و سنگ بنای نخستین دین و دینداری شمرده می‌شود، یقیناً مورد توجه قرار داده است. علاوه بر این، قرآن به قصد تصریح بر فطری بودن خداخواهی، می‌گوید: «موقع جداسدن و تولد فرزندان آدم از پشت پدرانشان، خداوند بر ربوبیت خود از آنها گواهی گرفته و آنها هم گواهی داده‌اند.» (مطهری، 268/2 و فضل الله، 283/10)؛

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا) (اعراف/172)

«و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!»

بر پایه همین آموزش فطری، موقعی که انسان‌های غافل دستشان از اسباب و وسایل مادی کوتاه می‌شود و یا در دام گرفتاری‌ها اسیر می‌گردند، به یاد خدا می‌افتند. (جوادی آملی، فطرت در قرآن، 225/2)؛

(فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ) (عنکبوت/65)

«پس هرگاه سوار بر کشتی می‌شوند، پاکدلانه خدا را می‌خوانند، پس چون خداوند آنان را به سوی خشکی نجات دهد، ناگهان به شرک می‌گرایند.»

(ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ) (نحل/53)

«سپس چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می‌آورید.»

گرایش به توحید از نظر قرآن، شکل برجسته و نیرومندی دارد که در قالب علاقمندی و دلبستگی در حد محبت به ایمان و آراسته دیدن آن، همراه با نفرت و بیزارى از مخالفت خداوند بیان شده است. (جوادی آملی، فطرت در قرآن 229/2؛ مکارم شیرازی، 159/22؛ صادقی، 233/27)؛

(حَبِّبْ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيِّنْهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهْ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) (حجرات/7)

«ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل‌هایتان بیاراست و نفرتتان را نسبت به کفر، فسق و گناه برانگیخته است.»

گرایش به کرامت و داشتن حس بزرگواری، یکی دیگر از فطریات انسان است که قرآن آن را بین سایر ارزش‌ها عمده کرده (مطهری، 270/2 و 666/22) و می‌گوید:



(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) (اسراء/70)

«ما فرزندان آدم را کرامت و بزرگواری دادیم و در خشکی و دریا [سواره] راه بردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقاتمان برتری بخشیدیم.»  
حس کرامت، حس معیار است و در مقام قضاوت و ارزیابی ملکه‌ها و رفتار، انسان ناآگاهانه از آن به عنوان سنجه و معیار تشخیص خیر و شر و خوبی و بدی استفاده می‌کند. (همان، 783/13) بر پایه این تلقی از کرامت ذاتی، روایت نبوی تفسیر واقعی خود را دریافت می‌کند که فرموده است: «إِنِّي بَعَثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.» (مجلسی، 210/16)؛ «من مبعوث شده‌ام تا اخلاق بزرگواری را تکمیل کنم.»

بر اساس این دریافت، اخلاقی را که پیامبر مأمور به تکمیل آن است، بزرگواری افراد را تأمین می‌کند و آنها را از سقوط در اسارت اخلاقیات پست نجات می‌دهد. این همان عزت است (مطهری، 627/23) که ویژه خدا، پیامبر و مؤمنین می‌باشد. (منافقون/8)

بنابراین تمام ملکات و رفتارها، به کریمانه و لثیمانه قابل تقسیم است و در متن آفرینش انسان، گرایش به نوع کریمانه و نفرت از نوع لثیمانه آنها کاشته شده و باید این بذرها پرورش یابد و به کمال برسد.

## 2- خودیابی

تمام کسانی که وجود امور فطری را پذیرفته‌اند، از آن به عنوان حقیقت انسانیت نیز نام برده و در عین حال با تأسف درباره ناکامی انسان در امر خودیابی سخن گفته‌اند. در این تأسف تفاوتی بین انسان‌شناسان مسلمان و غیرمسلمان وجود ندارد. مزلو با تردید در رابطه با عملی شدن خودیابی سخن می‌گوید، توفیق خودشناسی را امری دشوار می‌شناسد و می‌گوید:

«شناخت اینک‌چه هستیم و خواسته‌های واقعی‌مان چیست، امر والایی است که به ندرت عملی می‌شود و معمولاً به سال‌های زیاد کار سخت و جسورانه نیاز

دارد.» (مزلو، 361/)

مقصود مزلو از کار سخت، (احتمالاً) ریاضتی است که بدون آن، شنود صدای ضمیر ناممکن می‌نماید. در یکی از روش‌های پیشنهادی ایشان در این رابطه می‌خوانیم:

«چشماتان را ببندید، صداها را قطع کنید، افکارتان را خاموش کنید، همه مشغله‌ها را از ذهنتان دور کنید ... آرام بگیرید ... فقط منتظر بمانید تا ببینید چه اتفاقی می‌افتد و چه چیز به ذهنتان می‌آید ... و اگر شما در این تلاش موفق شدید و فهمیدید که چطور این کار را انجام دهید، می‌توانید دنیای خارج و سر و صداها را فراموش کنید و شروع کنید به شنیدن این ندهای تکانشی ...»  
(همان، 252/)

به رغم اظهارات و پیشنهاد رویش نومیدکننده، مزلو انسانیت را به معنی رشد گرایش‌های فطری دانسته می‌گوید:

«انسان بودن - به مفهوم به دنیا آمدن در کسوت بشر- بایستی بر حسب انسان شدن نیز تعریف شود. به همین مفهوم هر نوزادی بالقوه یک انسان است و باید به کمک جامعه، فرهنگ و خانواده در قالبی انسانی رشد کند.» (همان، 16/)

نتیجه سه سخن مزلو، در کلام اریک فروم قابل مطالعه است که مرگ انسان‌ها را پیش از پرورش فطریات و تکمیل انسانیت، مرگ و مردن قبل از تولد می‌خواند؛ «تولد در معنای متد اول و معمولی، تنها آغاز تولد به معنای وسیع‌تر آن است. سراسر زندگی فرد چیزی نیست جز فرایند خودزایی. در حقیقت لحظه مرگ زمانی است که به طور کامل متولد می‌شویم، گرچه مردن قبل از تولد، سرنوشت فاجعه‌آمیز بیشتر مردم است!» (فروم، 44/)

دم زدن از کم‌توجهی و ناکامی در رابطه با شناخت خود، در گفته‌های بسیاری از اندیشه‌گران مسلمان نیز به چشم می‌آید، ولی درد و سوز نگاه‌های عارف مشربانه که قالب شعری هم دارد، در این زمینه خواندنی‌تر می‌نماید. به عنوان نمونه:

همه دردها از تو و خود نبینی	همه نسخه‌ها در تو و خود نخوانی
تو یک لفظی اما طلسم عجایب	دریغا که معنای خود را ندانی
تویی آن کتاب مقدس که در وی	نشسته همه رازهای نهانی (شهریار)



چیست دین؟ برخاستن از روی خاک  
گر شود آگه ز خود این جان پاک

تا که آگاه گردد از خود جان پاک  
می رود تا کوی حق او سینه چاک (اقبال)

روزها فکر من این است و همه شب سخنم  
از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود

که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
به کجا می روم آخر نمایی وطنم (مولوی)

حیران شده ام که میل جان با من چیست  
عمریست هزار بار من گویم و من

و اندر گل تیره این دل روشن چیست  
من گویم و لیک می ندانم من چیست (شمس)

ترسم بروم عالم جان نادیده  
در عالم جان چون روم از عالم تن

بیرون روم از جهان، جهان نادیده  
در عالم تن عالم جان نادیده (فخر رازی)

تو این صورتت را چنان می پرستی  
سفرهای علوی کند مرغ جانت

که تا زنده ای معنی خود ندانی  
گر از چنین باز آزش رهانی (سعدی)

درناک تر از ناکامی در جستجوی «خود»، این است که خود بیگانگی، به خود فراموشی تبدیل شود و خودباخته آماده برداشتن قدمی در مسیر خودیابی نباشد. امام علی 7 می فرماید:

«عجبتُ لمن ینشد ضالته و قد اضلّ نفسه فلم یطلبها!» (آمدی، 36)

«در شگفتم از کسی که چیزی از خود را گم می کند و در جستجویش برمی آید و خود را گم کرده، اما جستجو نمی کند!»

واماندگی در امر شهود تمایلات فطری در غرب و برای عامه مردم آن دیار ناشی از قصور و درماندگی است. رهنمود مزلو نمی تواند این گره کور را باز کند، روان درمانی نیز نمی تواند معجزه بیافریند. ولی مسلمان واماندگی اش از روی تقصیر و کوتاهی است، زیرا مسلمان مأموریت دارد که همراه و همگام با فطریاتش باشد و در مسیر جانش حرکت کند (جوادی آملی، فطرت در قرآن، 162 و 167) و به دو دستور «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» (مائده/105) و «فِطْرَةَ اللَّهِ» (روم/30) جامعه عمل ببوشاند.

واژه «علیکم» اصطلاحاً اسم فعل نامیده می‌شود و به معنای ملازمت و همراهی می‌باشد. واژه «فطرت» بر اساس قاعده «غراء» (به معنی برانگیختن) در ادبیات عرب، آمیخته با مفهوم و معنای «مواظب باش» است. (همان) عمل به این دو آیه می‌طلبد که امر خودیابی نخستین اولویت در زندگی مسلمان به حساب آید و او با هشیاری و الهام‌گیری از روش‌های پیشنهادی قرآن، به حراست از آزادی جانش همت گمارد و اجازه ندهد که روان خود آگاهش انباری باشد برای باورها، افکار، خوی‌ها، عواطف، تصمیم‌ها، خیال‌ها و توهم‌های باطل و تهی از حقیقت، و گرنه این امور چون خانه فولادین و نفوذناپذیر، جان وی را به اسارت می‌گیرد و صدای فطرتش را خاموش می‌کند.

عبارت‌های «دَسَّاهَا» (شمس/10)، «ذَانَّ» (مطففین/14)، «خَتَمَ» (بقره/7)، «قَسَّتْ» (انعام/43)، «إِصْرًا» و «الْأَغْلَالَ» و «مَرَضًا» (اعراف/157) که به ترتیب به معنای پوشانیدن، زنگار گرفتن، مهر زدن، سنگ دلی، بار سنگین، زنجیرها و بیماری می‌باشند، اشاره به واقعیات روحی دارد که به دست خود انسان پدید می‌آید و شهود گرایش‌های جان را دشوار یا ناممکن می‌سازد و نقش حائل بین جان و قرآن را - که فطرت شکوفا شده نامیده شده است - بازی می‌کند. قرآن زمانی می‌تواند نقش یادآوری را ایفا کند و زمینه‌ساز شهود فطریات انسان باشد که روان او در اسارت به سر نبرد. قرآن با اشاره به این مطلب می‌گوید:

**﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (انعام/29)**

«این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان «لُبِّ» متذکر شوند [و گرایش‌های فطری خود را به یاد آورند].»

**﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ (رعد/19-20)**

«آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، همانند کسی است که بینایی ندارد؟ تنها صاحبان «لُبِّ» متذکر می‌شوند، آنها که به عهد و میثاق الهی پایبندی دارند.»

نکته مهم و در خور دقت این است که «الباب» جمع «لُبِّ» است و این واژه در لغت به معنای چیز بی‌آلایش و خالص، مغز چیزی خوردنی که پوست آن دور ریخته می‌شود و عقل (که در قلب انسان قرار دارد) آمده است. (ابن منظور،



729/1) تمام مفسران، «اولوا الالباب» را به «صاحب خردان» و کسانی که وهم و خیال دامنگیر عقلشان نشده است ترجمه کرده‌اند، در صورتی که عقل جلوهای از روح است و خود روح از نظر قرآن به «سالم» و «تدسیه» شده تقسیم می‌شود و «تدسیه» نفس و روح، همان پوشیدگی آن در قالبی است که توسط خود انسان ساخته می‌شود و چون پوسته «بادام» آن را ناپیدا می‌سازد. پس شایسته این می‌نماید که «اولوا الالباب» به صاحبان روان سالم ترجمه شود که از آن به قلب سلیم نیز تعبیر شده و با حق‌پذیری و رفتار متعادل و منطقی خود را نشان می‌دهد و خرد آزاد را نیز با خود دارد.

در روایتی از امام علی 7، «لب» به معنی جان آمده (جوادی آملی، فطرت در قرآن، 93) و نقطه مقابل عقل معرفی شده است؛

«اصل الانسان لبّه و عقله و دینه و مروّته حیث یجعل نفسه.» (صدوق، 240)

«حقیقت هر انسان را جان او تشکیل می‌دهد و عقل، دین و مروت او جایی است که نفس او قرار دارد (و تابع وضعیت روحی وی می‌باشد).»

به هر حال در تفکر دینی و نظام تربیتی که قرآن ارائه می‌دهد، فرد و تصمیم او اصالت دارد و باید مسئولیت حراست روان و پرورش گرایش‌های متعالی آن را به عهده گیرد. وقتی در متون دینی، تنظیم رفتار با خدا، خویشتن، مردم و دنیا (امام صادق 7، 5) مطرح می‌شود یا از حقوق خدا، حقوق خویشتن و حقوق مردم (حرّانی، 272-255) سخن گفته می‌شود، مخاطب فرد است. فرد می‌تواند با یافتن خود که انس با خدا را نیز همراه دارد، و پرورش آن، کل هستی را بارور سازد. مولانا می‌گوید:

جان کل با جان جزء آسیب کرد

همچو مریم جان از آن آسیب جیب

پس ز جان جان چو حامل گشت جان

اقبال نیز از خلاقیت فرد یاد می‌کند و آن را بازتاب نوشیدن زلال قرآن که

فطرت مشروع است می‌شناسد؛

فاش گویم آنچه در دل مضمّرات

این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون به جان دریافت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود  
 تعبیر دیگر مطلب این است که کنش فرد در راستای خودیابی و خودپروری،  
 عکس‌العمل و واکنش مثبت را در کل هستی در پی می‌آورد، البته به صورت  
 انعطاف‌پذیری استعدادهای روحی خود فرد، عنایت خداوند، توجه حمایت‌گرانه  
 جامعه و همخوانی آسمان‌ها و زمین.

قرآن درباره واکنش هستی در برابر اراده فطری انسان (مطهری، 731/26)  
 می‌گوید:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) (اعراف/96)

«اگر مردم قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌نمودند، ما یقیناً برکت‌هایی را از آسمان و زمین  
 بر آنها می‌گشودیم.»

خلاصه سخن آنکه از نظر قرآن باید انسان‌ها به خواست خدا و فطرت الهی  
 پاسخ مثبت داده و در مسیر تکامل اخلاقی حرکت نمایند، وگرنه فرجامی جز  
 سقوط در حیوانیت، منفعت‌پرستی و سبوعیت فرا روی خود ندارند. (همان،  
 69/22) علامه اقبال و مولانا در این رابطه می‌گویند:

به منزل کوش تو همچون مه نو در این نیلی فضا هر دم فزون شو  
 مقام خویش اگر خواهی در این دیر به حق دل بند و راه مصطفی رو  
 (اقبال)

جان گشاده سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها  
 میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب اسباب و علف  
 میل جان در حکمت است و در علوم میل تن در باغ و راغ است و گُروم  
 میل جان اندر حیات و در حی است زان که جان لامکان اصل وی است  
 (مولوی)

قرآن در کنار درک فطری و نیاز زندگی اجتماعی به عنوان دو خاستگاه پرورش  
 اخلاقی، موقعیت انسان در هستی به عنوان جانشین خداوند را سومین خاستگاه  
 می‌شناسد که خدا گونه شدن را ضروری می‌نماید.





به روایت قرآن پیش از آفرینش آدم، خداوند درباره آفرینش جانشین برای خودش در زمین با فرشتگان سخن فرمود. غرض، خلقت انسان بود و اینکه تمام افراد بشر با استعداد خلیفه شدن روی زمین می‌گذارند. آشنایی با اسماء نیز اختصاص به حضرت آدم نداشت و ندارد. تمام اولاد او نیز با استعداد چنین شناختی به وجود می‌آیند و می‌توانند با حرکت در مسیر حق، «سهمی از علم اسماء الهی» را از آن خود سازند. آدم 7 که مسجود فرشتگان واقع شد، به عنوان عصاره بشریت پس از شناخت اسماء، این موقعیت را به دست آورد. (جوادی آملی، تسنیم، 41/3)

بنابراین آفریدگار انسان برای پروراندن او بهترین راه را ارائه می‌فرماید و آن بیان اسماء حسنا و صفات علیای الهی است تا انسان که خلیفه خداست، نخست این اسماء و صفات را بفهمد و سپس بر محور آن عمل کند و به دنبال علم و عمل، هدایت دیگر انسان‌ها را به عهده گیرد. از این رو برای جهت‌دار شدن مسیر ملکوتی انسان به سوی خدا، اسماء و صفات خود را بیان می‌کند تا حرکت آدمی به سوی آنها باشد و از این رو هر کس به سوی علم یا حکمت یا قسط و ... می‌رود، در حقیقت به سوی خدا حرکت می‌کند و به هر اندازه که در این مسیر ملکوتی کوشا تر باشد، از مقام جانشینی خدا بهره‌مندتر خواهد بود. (جوادی آملی، صورت و سیرت انسان در قرآن، 280/)

امام علی 7 در روایتی می‌فرماید:

«ان الله تعالی، کریم، عظیم، رحیم دلنا علی اخلاقه و امرنا بالاخذ بها و حمل الناس علیها.» (حرانی، 175/)

«به راستی خداوند بزرگوار، بردبار، بزرگ و مهربان است، ما را به اخلاق خویش راهنمایی کرده و فرموده آن را به دست آوریم و مردم را به آن واداریم.»  
حضرت استاد جوادی آملی بر این باور است که در میان اسماء و صفات خداوند، نقش اساسی در جانشینی خدا با «علیم» است و دیگر اسماء زمینه ساز یا تمام کننده کمال انسان می‌باشد. (جوادی آملی، تسنیم، 192/3)

البته صفت «علیم» بین سایر صفات از جایگاه والایی برخوردار است. از نظر قرآن، انسان با علم و ایمان، رتبه‌های بالا و بالاتر را به دست می‌آورد؛ (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (مجادله/11)، حق ندارد از چیزی بدون داشتن آگاهی در مورد آن پیروی کند؛ (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (اسراء/36)، باید دائم در پی افزایش علم باشد؛ (رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (طه/114)، مقام خشیت و ترس از خدا ویژه دانشمندان است؛ (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (فاطر/28) و چشم، گوش و قلب ابزار کسب علم می‌باشد؛ (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (نحل/78)

توجه به این آیات گویای این است که در نظام تربیتی پیشنهادی قرآن، رشد عقلی و علمی مرز توقف نمی‌شناسد، تقرب به سوی خدا و تکامل بدون علم، عملی نمی‌نماید. ولی قرآن در کنار علم، جایگاه صفت «عزت» را نیز برجسته می‌نماید که عبارت است از حالتی که پیروزمندی را به همراه دارد. (طباطبایی، 23/17)

عزت به معنی یاد شده، فشرده و عصاره تمام صفات را در خود دارد. قرآن عزت کامل را ویژه خدا دانسته، مؤمنین را به کسب تقرب به این صفت فرا می‌خواند و از عمل صالح به عنوان نردبان ترقی در این رابطه نام می‌برد؛ (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...)

(فاطر/10)

«کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد، چرا که) تمام عزت برای خداست. سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد.»

به هر حال علم و عزت طلبی با هم کسب صفات الهی را امکان پذیر می‌سازد و شخصیت فرد را در مسیر رشد و تکامل قرار می‌دهد.

قرآن، شناخت و آگاهی را به شناخت ظاهری و شناخت الهی قابل تقسیم می‌داند، به تعبیر دیگر دانش اگر در کنار سود مادی و این جهانی، رهنمایی به سوی خدا نیز بود ارزشمند است؛ علوم تجربی اگر چهره هستی را به عنوان تجلی‌گاه یاد



خداوند نیز مورد مطالعه قرار داد، مایه رشد و تکامل است، وگرنه ممکن است عامل بازدارنده ترقی به حساب آید، چونان که در مورد قارون (قصص/88) و امت‌های گذشته (غافر/83) اتفاق افتاد و امروز نیز وسیله سقوط انسانیت تلقی شده است. ولی دانش آمیخته با خداخواهی با حس مسئولیتی که پدید می‌آورد، زمینه عمل صالح را در رابطه با تمام صفات الهی فراهم می‌کند، تعالی همه جانبه انسان را نتیجه می‌دهد و او را از تیررس خطر فراموشی (حشر/19) و خسارت (انعام/20) خویشانش دور نگه می‌دارد.

### ج) ارتباط انسان با انسان

جامعه‌گرایی در تمام مکاتب تربیتی، مهم‌ترین هدف شناخته شده است. تعلیم و تربیت کمونیستی به صورت افراطی در پی این بود که اهداف فردی به اهداف عمومی تبدیل شود؛ فرد باید خود را در قالب جمع بشناسد، فردگرایی که نشانه اخلاق سرمایه‌داری است، جای خود را به جمع‌گرایی بسپارد (هوارد، 517 و 520) و با ملی شدن وسایل تولید و ایجاد نظام اقتصادی متمرکز، جامعه بی‌طبقه برادروار و دادگر به وجود آید. (فروم، 316) در تعلیم و تربیت لیبرال نیز (به رغم تأکید بر تفرد) چونان که پیش از این یادآوری شد، رشد منش اخلاقی و جامعه‌پذیری، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ هدف‌های شخصی تا جایی قابل پیگیری است که با اهداف عمومی هماهنگ باشد و این وظیفه تربیت است که «یکی را در دیگری ادغام کند». (برزینکا، 163)

در این رابطه نظام تربیتی اسلام ویژگی‌های مخصوص به خود را دارد. نویسنده «مبانی فلسفی تعلیم و تربیت» با اشاره به چگونگی تحقق تحول اجتماعی مثبت می‌گوید:

«هدف اساسی فلسفه‌های شرق، ایجاد تحول اجتماعی است، اما تحول بزرگ اجتماعی معمولاً با دگرگون شدن افراد آغاز می‌شود؛ افراد باید تلاش کنند تا خود را متحول سازند. پس از آنکه افراد زیادی متحول شدند، جامعه نیز تغییر خواهد کرد. درست است که آدمیان ضعیف‌اند و به دنبال لذت و ماده‌گرایی، اما

می‌توانند خود را به گونه‌ای متحول کنند که به دنبال چنین اموری نباشند. ناکامی‌هایی نیز وجود دارد، اما این ناکامی‌ها مربوط به افراد است و هر کس می‌تواند از طریق شهود، انفاق، روزه گرفتن و نماز خواندن بر آنها غالب شود.»  
(هواردا، 186/)

مصدق برجسته این گفته، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی است که بر اساس آن، تا انسان از ناحیه اخلاقی تکامل پیدا نکرده باشد، یعنی از درون خودش، از حیوانیت خودش رهایی پیدا نکرده باشد، امکان ندارد که در رابطه‌اش با انسان‌های دیگر حسن رابطه داشته باشد؛ یعنی بتواند از اسارت انسان‌های دیگر رهایی یابد یا خودش انسان دیگر را به اسارت خود در نیآورد. (مطهری، 521/5)

در این تفکر، خودپردازی و خودجویی فردی، اساس همگرایی و تکامل اجتماعی را تشکیل می‌دهد. انگیزه جامعه‌پذیری از این نوع، ریشه در توجه به هنجارهای اجتماعی و مطالعه انتظار و توقع دیگران ندارد، بلکه فرد با درون‌کاوی، خاستگاه آن را در ضمیر و فطرت خویش مشاهده می‌کند و بدان پاسخ مثبت می‌دهد. به عبارتی با کاوش و ژرف‌نگری در زمین سرشت خود، فرد به حقیقتی دسترسی پیدا می‌کند که نشان دهنده هویت و نوعیت اوست. بنابراین رشد گرایش‌های فطری و تلاش‌های مربوط به آن، هم‌زمان رشد شخصیت و تکامل اجتماعی را با هم به ارمغان می‌آورد و «خودخواهی و از خود گذشتگی» را به گونه‌ای با هم پیوند می‌دهد که پیگیری رضامندی خودخواهانه، به طور خودکار به یاری دیگران می‌انجامد و کوشش نوع‌دوستانه نیز به صورت طبیعی پاداش و رضای فرد را در پی دارد. یعنی تضاد و دوگانگی بین خودخواهی و نوع‌دوستی مستحیل و منتفی می‌شود. (مزلو، 195/)

تأکید بر این واقعیت و حقیقت در اظهارات بسیاری از دانشمندان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) قابل مطالعه است. به عنوان نمونه موارد ذیل قابل مطالعه‌اند: «فقط به وسیله پرتویی از فروغ عرفان مثبت است که نخست «من» انسانی را به خود او بشناساند و او با این شناخت بفهمد که «من» او که شعاعی از اشعه خورشید عظمت الهی است، چقدر خوب و زیبا و دوست‌داشتنی است و چون



دیگر انسان‌ها هم از همین «من» برخوردارند، پس محبت بر همه انسان‌ها ضرورت دارد.» (جعفری، عرفان اسلامی، /130)

«چگونه است که هر چه عمیق‌تر به درون خودمان به عنوان فردی خاص و منحصر به فرد در جستجوی هویت فردی خودمان فرو می‌رویم، کل نوع بشر را بیشتر می‌یابیم. کشف نوعیتان در سطحی به حد کافی عمیق، با کشف هویتتان یکی می‌شود. دست یافتن به کمال انسانی به معنای انجام هر دو کشف مزبور، به طور هم‌زمان است... حرکت به سوی سلامت روانی [با خودشکوفایی و تعهد به ارزش‌های فطری]، حرکت به سوی آرامش روحی و هماهنگی اجتماعی نیز هست.» (مزلو، /253 و 264)

«در سایه عشق به دیگران هم فعال می‌شویم و هم از هستی فردی خود فراتر می‌رویم. این نوع پیوند علامت سلامت روانی است. «دوستت دارم» یعنی هر چه انسانیت در وجود تو است، دوست دارم؛ هر چه زنده است، دوست دارم. همچنین خودم را در درون تو دوست دارم.» (فروم، /53-49)

قرآن در کنار یادآوری تولد تمام انسان‌ها از یک پدر و مادر (آدم و حوا 8) که منطقی بودن همگرایی را نشان می‌دهد، از کرامت ذاتی (اسراء/70) و رشد و بالندگی آن با غذای تقوا (حجرات/13) سخن می‌گوید که حقیقت آن را گرایش به خوبی‌ها و بیزاری از بدی‌ها تشکیل می‌دهد. سپس به قصد فراخوانی به خودپروری و ضرورت رشد شخصیت انسانی، تلاش‌های فردی و اجتماعی بشر را بازتاب شکل‌گیری حالات روحی آنها معرفی کرده و می‌گوید:

(قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) (اسراء/84)

«بگو: هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند.»

با این زمینه‌سازی‌ها، قرآن دل‌ها را آماده می‌کند برای مطالعه این حقیقت که وضعیت ظاهری و بیرونی جامعه (به ویژه تعامل اجتماعی) بر اساس سنت الهی، محصول و ثمره همگانی شدن خودسازی است که توسط خود افراد انجام می‌پذیرد؛

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ) (رعد/11)

«خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.»

تعالی گرایش‌های ناظر به روابط اجتماعی که در قالب عدالت‌گستری، یاری‌رسانی و پاسخگویی به نیاز نیازمندان به نمایش گذاشته می‌شود، با عوامل سه‌گانه کشف فطرت، توقع جامعه و خواست خداوند عینیت پیدا می‌کند. قرآن می‌گوید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ) (نحل/90)

«خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند!»

در حقیقت تابش نور وحی بر دل انسان، مزرعه فطرت را به آبیاری می‌گیرد (انفال/24) تا رشد شخصیت انسان سرعت بیشتری بگیرد و بار و ثمره عدالت و احسان را به جامعه هدیه دهد. قرآن این مطلب را در قالب یک تشبیه و تمثیل این‌گونه بازگو می‌کند:

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) (ابراهیم/24-25)

«آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟! هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد.»

توصیف پاکی اشاره دارد به پیراسته بودن از هر نوع آزاررسانی، همان‌گونه که مدرسانی خدایپسندانه و نامحدود از توانایی و انگیزه خیررسانی پرده برمی‌دارد. وقتی که تمام افراد جامعه شخصیتی با این دو ویژگی دارند، تکامل اجتماعی پدید می‌آید که قرآن با عبارتهای (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات/10)، (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (فتح/29) و (أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ) (انفال/63) به یادآوری و توضیح آن می‌پردازد؛ یعنی دوستی و بخشندگی با هم سبب به هم پیوستگی افراد می‌شود.

واژه «الفت» به تجمع و به هم پیوستگی اجتماعی گفته می‌شود که آمیخته با تمایل، رغبت و شیفتگی باشد. (قرشی، 92/1) سازنده تمایل و گرایش متقابل در



جامعه دین‌مدار، وحدت اعتقاد، اندیشه، اخلاق، عواطف و تصمیمات مشترک است که همسانی و همانندی در رفتار را به همراه دارد. شاید بهترین تبیین در این رابطه، تبیین مولانا باشد که می‌گوید:

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که در گاو و خر است	آدمی را عقل و جان دیگر است
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
جان گرگان و سگان هر یک جداست	متحد جان‌های شیران خداست
جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم	کان یکی جان صد بودنست به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چون که برگیری تو دیوار از میان

حس عدالت‌گستری و نیکی‌رسانی، کنشی را در افراد پدید می‌آورد که گذشته، آینده و حال در قلمرو آن می‌گنجد. مؤمن ناگزیر است که چهره‌های عدالت و احسان را الگوی خود بشناسد و ده بار در هر شبانه‌روز از خدا بخواهد که توفیق دهد تا راه اهل نعمت را - که عبارت‌اند از پیام‌آوران، صالحان، صدیقین و شهدا (نساء/69) - ببیند و از سقوط در مسیر مغضوبین و گمراهان در امان باشد (حمد/7-5) و آیندگان تاریخ نیز وی را به عنوان الگو و سرمشق بشناسند، چونان که حضرت ابراهیم 7 آرمانی را در دل می‌پروراند (شعراء/84) و از خداوند می‌خواست که از نسل وی امتی فرمانبردار خویش قرار دهد (بقره/128) و حضرت زکریا 7 پاکی نسلش را تقاضا می‌کرد (آل عمران/38) و هر انسانی باید آرزو کند که نسل وی از شایستگی سودمند به حال او برخوردار شود (احقاف/15).

عدالت‌طلبی مؤمن، ارتباط‌گیری وی را با انسان‌های معاصرش تحت عنوان دفاع از مظلوم (نساء/75) و رویارویی با ستمگران و فتنه‌انگیزان (بقره/193) تنظیم می‌کند، در عین حال در عرصه خصومت و دشمنی، رعایت عدالت را وظیفه او می‌شناسد (مائده/8)، بدان دلیل که دشمنی عادلانه، وسیله دستیابی به تقوا و تقوا، عامل رستگاری می‌نماید.

احسان با یاری رسانی قابل تعریف است که احتیاج و نیاز، خاستگاه آن به شمار می‌آید. احتیاج و نیاز، هزاران گونه دارد؛ نداری، نقص عضو، درماندگی، نومیدی، خطاکاری و ضعف اخلاق (لوماریه،/49-47) نمونه‌هایی از آنها را تشکیل می‌دهد. گویا این تفسیر از احسان با نگاه قرآن سازگاری دارد، زیرا قرآن جهاد در راه خدا (عنکبوت/69)، گذشت از گناه خیانت (مائده/13)، کمک مالی به جهاد (بقره/195)، گذشت از اشتباه دیگران (آل عمران/134)، رسیدگی به پدر و مادر (انعام/151) و مطلق کمک به دیگران (قصص/77) را احسان دانسته است. بنابراین معیار احسان، رسیدگی به احتیاج دیگران است که تمام نیازهای مادی و معنوی را شامل می‌شود و فعالیت‌هایی چون دعوت به اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و تمام گونه‌های دلداری و غمخواری نیز در قالب آن می‌گنجد. بنابراین ثروتمندترین فرد ممکن است نیازمندترین فرد باشد و در مرحله‌ای از تکامل فردی، پذیرش کمک توسط فقیر از سوی غنی، احسان تلقی گردد و قدرتمندترین زمامدار، مشورت فقیری را بزرگ‌ترین احسان بداند!

البته قرآن در باب احسان به معنای یاد شده روی اولویت‌هایی تأکید دارد و مواردی چون احسان به والدین، احسان به همسر، احسان به خویشاوندان، احسان به اقشار آسیب‌پذیر (مانند فقرا، یتام، درماندگان، گدایان و آزادی بردگان) و احسان به مؤمنان را به صورت مستقل نام برده و درباره تأمین نیازمندی‌های آنها سفارش جداگانه به عمل آورده است. ولی این با نگاه عمومی و فراگیر قرآن که در آن نیکی به نامسلمانان بدون مانع اعلام می‌شود، ناسازگاری ندارد؛

(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (ممتحنه/8)

«خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.»

بر اساس روایتی، پیامبر 6 در پاسخ به سؤالی در این باره که چه کسی دوست داشتنی‌تر است، فرمود: «أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ» (کلینی،/2، 164)؛ «سودمندترین مردم برای مردم (محبوب‌ترین آنها نزد خداوند است).»





محبوبیت دادگران و نیکی‌کنندگان نزد خداوند که در قالب جمله «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» و «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/195، مائده/13 و 93) تکرار شده، به گونه‌ای به هم پیوستگی رو به تکامل ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با خودش و ارتباط انسان با انسان را می‌نماید و از تعامل و داد و ستد این روابط در مسیر رشد پرده برمی‌دارد. در حقیقت یاد خدا به دادگری و احسان فرا می‌خواند. عادت به عدالت و احسان، محبوبیت نزد خدا و مقبولیت اجتماعی را هدیه می‌دهد و احساس چنین مقبولیتی، انگیزه دادگری و احسان را دوچندان می‌سازد.

قرآن به قصد افزایش شتاب بیشتر و فزاینده‌تر، حرکت تکامل اجتماعی و فعالیت جمعی را در حوزه عدالت‌گستری و خیرسانی پیشنهاد می‌کند. جمله‌های (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى) (مائده/2)، (تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (عصر/3)، (تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) (بلد/17) و (رَابِطُوا) (آل عمران/200) که دستور به مشارکت در خیرسانی و حق‌مداری را بازگو می‌کند، یادآوری اهمیت این روش را نیز به همراه دارد.

مشارکتی شدن خیرسانی در کنار رشد کیفیت فعالیت و نتیجه‌دهی زودهنگام آن، محبت متقابل افراد گروه را نیز به ارمغان می‌آورد. هر کدام از افراد گروه علاوه بر نگاه انسان شناختی مشترک که گرایش‌های زیبای فطری را در متن خود دارد، شاهد تبارز خوبی‌های برخاسته از فطرت در فعالیت‌های همدیگر است. قرآن، رفتار شایسته و باورمندانه را سبب محبوبیت می‌شناسد؛

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (مریم/96)

«مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.»

در روایتی پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَلَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى الْبِرِّ لَتَحَابَبْتُمْ» (ابن ابی فراس، 134/1)؛ «اگر برای انجام خیرسانی به هم بپیوندید، به همدیگر علاقمند می‌شوید.»

## د) بهره‌های طبیعت (تعامل با طبیعت)

قرآن طبیعت را با دو کنش یا واکنش مثبت و منفی برای بشر معرفی می‌کند. نابودی فرعونیان، لشکر ابرهه، قوم ثمود، قوم عاد و ... به دست طبیعت صورت گرفته است. قرآن ضمن بازخوانی نابودی ملت‌های مختلف با خشم طبیعت می‌افزاید:

**(إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الْمُرْصَادِ) (فجر/14)**

«بی‌تردید پروردگارت البته در کمین‌گاه است.»

سرانجام نابودی نسل بشر نیز پیش از قیامت، گویا با زلزله زمین، خشم دریا و سایر تحولات طبیعی صورت می‌گیرد. تصور چنین صحنه‌هایی وحشت‌آفرین است. در عین حال بشر حس دشمنی با طبیعت را در ضمیرش نمی‌پروراند، شاید بدان جهت که مقصر اصلی در این رابطه خود اوست، نه طبیعت!

یقیناً معرفی طبیعت با کنش یا واکنش مثبت، دیدگاه اصلی قرآن را تشکیل می‌دهد و می‌خواهد بشر را اقناع کند که طبیعت برای خیرسانی خلق شده است و این نقش را حتماً ایفا می‌کند، البته مشروط بر اینکه خود انسان به تعامل مثبت بپردازد.

قرآن طبیعت را مادر، بستر، خاستگاه تولد انسان و انسانیت، محل رشد و تکامل و منبع تغذیه او معرفی کرده (مطهری، 223/24) و می‌گوید:

**(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا \* ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (مؤمنون/14-12)**

«ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم. پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!»

**(وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ) (اعراف/10؛ حجر/20)**

«انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم.»



طبیعت با سه نوع سودرسانی متفاوت و به هم پیوسته هدایت به سوی خدا، تأمین نیازهای معیشتی و نوازش حس زیبایی دوستی، منتظر تعامل با انسان است و به تناسب نوع سودخواهی او، همگامی یا خشونت نشان خواهد داد. بر این اساس عروج و تکامل انسان و سقوط او در اسفل سافلین با تصمیم خود او و واکنش طبیعت رقم می‌خورد.

قرآن از درک و شعور طبیعت سخن می‌گوید. همین شعور خاستگاه واکنش او در برابر رفتار انسان است. سجده آنچه در آسمان‌ها و زمین است در برابر خداوند (نحل/49؛ جمعه/1؛ تغابن/1) و به سخن در آمدن زمین در روز قیامت (زلزال/8)، در حقیقت بازتاب دهنده شعور طبیعت است؛

با تو می‌گویند روزان و شبان	جمله ذرات عالم در نهان
با شما نامحرمان ما خاموشیم	ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم
می‌رود تا پای تخت یارمان	خاموشیم و نعره تکرارمان
آگه از جان جمادی کی شوید؟	چون شما سوی جمادی می‌روید
غلغل اجزای عالم بشنوید	از جمادی در جهان جان روید
وسوسه تأویل‌ها بزادیت	فاش تسبیح جمادات آیدت

واکنش طبیعت بی‌ارتباط با درک و شعور آن نیست که قرآن بر آن اصرار دارد و از انسان می‌خواهد که همگام با هستی در برابر خداوند خضوع داشته باشد.

### بهره عقیدتی

بین بهره‌های سه‌گانه، بهره عقیدتی از اهمیت بیشتری برخوردار است. ارتباط‌گیری با طبیعت به قصد رشد معنویت در تفکر شرقی انکار ناپذیر می‌نماید؛ «مطالعه طبیعت باید در خدمت ارتقای درون‌گرایی و تأکید بر زندگی درونی باشد.» (هواردا، 186) قرآن ارتقای درونی ناشی از طبیعت‌شناسی را این‌گونه توضیح می‌دهد:

قرآن بر این باور است که هستی، ماهیت اشاره‌ای دارد. تمام تحولات بر پایه اصل علیت و سببیت استوار است و هدفمندانه به وقوع می‌پیوندد. نظام یافتگی

استوار بر این دو پایه، ذهن جستجوگر و حقیقت یاب انسان را به سوی خداوند هدایت می‌کند. قرآن به صورت مکرر خلقت آسمان‌ها، زمین، رفت و آمد شب و روز، حرکت سودمندانه کشتی در دریا، بارش برف و باران که مایه حیات زمین و جانداران می‌شود، به گردش درآوردن باد و ابر بین آسمان و زمین (بقره/164)، خلقت خود انسان و تسخیر آنچه در آسمان‌ها و زمین است (جاثیه/4 و 13)، بستر نشانه‌ها و دلایلی می‌داند که به سوی خداوند هدایت می‌کند.

خداجویی با مراجعه به طبیعت از طریق جستجوی علت‌ها صورت می‌گیرد که انگیزه آن ریشه در وجود انسان و روح او دارد. (مطهری، 488/3) تقویت روحیه جستجو در حوزه علیت زمانی میسر است که رشد علمی و رشد و پرورش فطرت سیر تکاملی داشته باشد. پرورش عشق و علاقه به حقیقت از راه مطالعه علم طبیعی و انسانی امکان پذیر است (موریس دیس، 121) و عروج عرفانی راهی جز این ندارد. علامه جعفری درباره به هم پیوستگی رشد علمی و مطالعه آیات الهی می‌گوید:

«شناخت علمی هستی با هدفگیری واقع یابی که موضوعش آیات الهی در آفاق و انفس است، به اندازه مطلوبیت حیات معقول که زمینه را برای عرفان مثبت آماده می‌کند، مطلوبیت دارد. آن کس که می‌خواهد از این دنیا عروج کند، چگونه می‌تواند بدون شناخت واقعی این دنیا احساس کند و بفهمد که عروج کرده است؟!» (جعفری، تعلیم و تربیت اسلامی، 192/)

قرآن تفکر در هستی و نشانه‌های توحید را برای «اولوا الالباب» قابل عملی شدن می‌داند. این عنوان از آن کسانی است که ضمن تقویت فطرت و گرایش‌های فطری، آن را از اسارت باورها، اندیشه‌ها، خوی‌ها، عواطف و نیت‌های باطل دور نگه داشته‌اند. این همان پرورش واقعی انسانیت است. چنین بینایی وقتی همراه می‌شود با علوم تجربی، آدمی را به عمق اسرار هستی هدایت می‌کند و عظمت، قدرت و علم الهی را در معرض درک و شعور او قرار می‌دهد و خوف و خشیت خداوند را بر وی چیره می‌گرداند؛



(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَابِ\* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) (آل عمران/191-192)

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است. همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): بار اله! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار!»

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (فاطر/28)

«از بندگان خدا، تنها عالمان از او می‌ترسند.»

### تعامل با نعمت‌های هستی

رابطه انسان با طبیعت را قرآن با ملاحظه گرایش‌ها، توانایی‌ها، نیازها و رستگاری او تنظیم می‌کند. با عبارت (وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ) (اعراف/10) قدرت و توانایی و کارایی او را در هستی گوشزد می‌کند. (فضل الله، 31/10) با اشاره به حس زیباپسندی انسان و پاسخگویی به آن، آرایش زمین (کهف/7) و ایجاد پوششی گیاهی پرطراوت بر روی آن (ق/7؛ حج/5 و 63) و آرایش و زیباسازی آسمان (ق/6؛ فصلت/12؛ حجر/16) را فرا روی او قرار می‌دهد. آن‌گاه نعمت‌های نامحدود زمینی و کیهانی را (اعراف/10؛ جاثیه/13) یادآور می‌شود تا در فضای دل‌انگیز ناشی از زیبایی محیط طبیعی-کیهانی، قدرت نامحدود و خدادادی خویش را به کار انداخته و به آبادانی زمین (هود/62) و بهره‌گیری مشروع از نعمت‌های انباشته شده در طبیعت بپردازد. واژه‌های «مَكَّنَ»، «سَخَّرَ» و «استعمر» اشاره ضمنی به انعطاف‌پذیری و مهار طغیان طبیعت نیز دارد. همان‌گونه که در امر هدایت به سوی خداوند، طبیعت همکار انسان است، در بهره‌دهی و کمک به راه‌اندازی آبادانی و نهضت رفاه‌زا نیز آماده همیاری می‌باشد.

پس باید نظریه خیر طبیعی را پذیرفت و باور کرد که بدی‌های طبیعت ناشی از جهل و نادانی است و شرور و بلیات طبیعی از قبیل زلزله‌ها و سیل‌ها تنها بدین خاطر عامل بدبختی و نکبت هستند که انسان هنوز هم از شناخت کافی نسبت به

قوانین طبیعی برای کنترل یا جلوگیری از حوادث قانونمند برخوردار نیست. (فلیپ جی، 225/ -226)

بی تردید قرآن قدردانی و استفاده بهینه از تمام نعمت‌ها را شرط بندگی می‌داند. (نحل/ 114) کفران نعمت را - که با دو مصداق استفاده ناروا و مورد بهره‌برداری قرار ندادن قابل تعریف است - مستحق کیفر شدید می‌شناسد (ابراهیم/7). قدردانی نعمت ارتباط ناگسستنی با تقواورزی دارد (آل عمران/123) که ثمره رشد اعتقادی و اخلاقی می‌باشد. ارتباط انسان با انسان و ارتباط انسان با طبیعت نیز در قلمرو آن قرار دارد. امام علی 7 می‌فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادَةِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ.» (نهج البلاغه، خطبه 167)

«در برخورد با بندگان و سرزمین‌های خداوند، تقوای الهی را پیشه خود سازید؛ بدان جهت که در رابطه با سرزمین‌ها و چهارپایان مورد بازخواست قرار می‌گیرید.»

بدین ترتیب رشد گرایش‌های فطری و تقواورزی و همگانی شدن آن، تمدن جدیدی را پایه‌گذاری می‌کند. با افزایش توان علمی و انسانی، تمام برکات زمینی و آسمانی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؛

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ) (اعراف/96)

«و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.»

بر اساس این آیه، توسعه تقوا و عدالت اجتماعی، سخاوت طبیعت و رفاه معیشتی را به ارمغان می‌آورد که نماد شکوفایی و حراست از طبیعت است. روی این مبنا، قرآن می‌گوید: روی کار آمدن انسان تربیت نشده و فاقد رشد اعتقادی و اخلاقی، فساد و نابودی زراعت و نسل بشر را در پی دارد (بقره/204) و اگر نیروهایی از این دست تحت کنترل قرار نگیرد، زمین به تباهی کشیده می‌شود (بقره/251) و اگر معیار حق و حقیقت هوس هواپرستان می‌بود، آسمان‌ها، زمین و هر که در آنهاست نابود می‌شد (مؤمنون/71).



امروزه آسیب یافتگی لایه ازن، آلودگی هوا، زوال طراوت چهره زمین و عذاب دریازیستان، نمونه‌هایی است از اعمال قدرت انسان‌های فاقد تربیت الهی. روند رو به گسترش این وضعیت، خشونت حیات‌سوز طبیعت را به سراغ بشر خواهد فرستاد.

منابع و مأخذ:

1. قرآن کریم.
2. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دارالفکر، بی تا.
3. ابن ابی فراس، ورام؛ مجموعه ورام، قم، مکتبه الفقیه، بی تا.
4. ارسطو؛ السیاسه، ترجمه: احمد لطفی السید، به نقل از جعفری، محمد تقی؛ تعلیم و تربیت اسلامی، تهران، پیام آزادی، 1378 ش.
5. استیس، والتزتی؛ «در بی معنایی معنا هست»، فصلنامه نقد و نظر، سال هشتم، شماره 29-30، 1382 ش، 108-123.
6. امام صادق 7؛ مصباح الشریعه، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1413 ق.
7. آمدی، عبدالواحد؛ غرر الحکم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1407 ق.
8. براون و همکاران؛ علائم حیاتی کره زمین، ترجمه: حمید طراوتی، مشهد، جهاد دانشگاهی، 1374 ش.

9. برزینکا، ولفگانگ؛ نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز، ترجمه: مهرآفاق بایبوردی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1371ش.
10. جعفری، محمد تقی؛ عرفان اسلامی، تهران، دانشگاه صنعتی شریف، 1373ش.
11. ....: فلسفه و هدف زندگی، تهران، انتشارات قدیانی، 1375ش.
12. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، 1380ش.
13. ....: صورت و سیرت انسان در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، 1379ش.
14. ....: فطرت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، 1381ش.
15. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، چاپ سوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1414ق.
16. خمینی، سید روح الله؛ چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1371ش.
17. ....: صحیفه نور، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1370ش.
18. دورکیم، امیل؛ تربیت و جامعه شناسی، ترجمه: علی محمد کاردان، تهران، انتشارات دانشگاه، 1376ش.
19. شعیری، تاج الدین؛ جامع الاخبار، چاپ دوم، قم، انتشارات رضی، 1363ش.
20. شفیلد، هری؛ کلیات فلسفه آموزش و پرورش، ترجمه: غلامعلی سرمد، تهران، نشر قطره، 1375ش.
21. صادقی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، 1365ش.





22. صدوق، محمد بن بابویه؛ الامالی، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه اسلامیه، 1362ش.
23. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، 1393ق.
24. فرانکل، ویکتور؛ خدا در ناخودآگاه، ترجمه: ابراهیم یزدی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، 1375ش.
25. فروم، اریک؛ جامعه سالم، ترجمه: اکبر تبریزی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه بهجت، 1360ش.
26. فضل الله، محمد حسین؛ من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک، 1419ق.
27. فلپ جی، اسمیت؛ فلسفه آموزش و پرورش، ترجمه: سعید بهشتی، مشهد، شرکت به نشر، 1370ش.
28. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، چاپ دهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1384ش.
29. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الاصول من الکافی، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365ش.
30. گاندی، مهاتما؛ این است مذهب من، ترجمه: محمد باقر موسوی، چاپ پنجم، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه، 1345ش.
31. لاهوری، اقبال؛ اشعار فارسی اقبال، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جاودان، 1370ش.
32. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403ق.

33. مزلو، ابراهام هارولد؛ افق‌های والای فطرت انسان، ترجمه: احمد رضوانی، مشهد، آستان قدس رضوی، 1374ش.
34. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، 1368ش.
35. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1374ش.
36. موریس دبس؛ مراحل تربیت، ترجمه: علی محمد کاردان، چاپ دهم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1374ش.
37. مولوی، جلال‌الدین؛ مثنوی معنوی، تهران، نشر طلوع، بی‌تا.
38. هواردا، اوزمن و سموئل‌ام؛ مبانی فلسفی تعلیم و تربیت، ترجمه: گروه علوم تربیتی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1379ش.
39. هیک، جان؛ بُعد پنجم، ترجمه: بهزاد سالکی، تهران، قصیده سرا، 1382ش.